28 Mars 2017
MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

مجلة
كلية دار العلوم

العدد ٩٣
شوال ١٤٣٧ هـ - يوليو ٢٠١٦ م

الألفاظ القرآنية وأثرها في تنوع المعنى
سورة الأنبياء أنموذجًا

Enbiya Suresi
050833
Laf:3
12004

د. علي مطر الدليمي(*)

المقدمة :

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على اشرف الانبياء وعلى آله وصحبه أجمعين، ومن اقتدى بهم إلى يوم الدين... وبعد:

إنّ القرآن الكريم يشتمل على أسرار عظيمة، فهو الكتاب المتّصف بالعظمة والجلال؛ لهذا جمع المسلمون الأوائل كلّ قواهم، وكرّسُوا جُلّ حياتهم لخدمة هذا الكتاب العظيم، ولم يدّخروا جهدًا في تفسيره، والتنقيب عن دقائقه وأسراره، والعمل به والسير على نهجه في جميع أوامره ونواهيه، فورّثوا لنا تراثًا خالدًا ذاع صيته في مشارق الأرض ومغاربها.

إذ تحدّى القرآنُ الكريمُ العربَ في قوله : ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾(١)، وقد يأتي هذا التحدّي من رُقيّ نظمه ومتانة سبكه، وروعة تأليفه.

فشرعت -بعد توفيق الله تعالى- بالعمل على كتابة بحث في الألفاظ القرآنية وأثرها في تعدد المعنى سورة الانبياء أنموذجا. اقتضى البحث ان

(*) كلية التربية للعلوم الانسانية – قسم اللغة العربية وزارة التعليم العالي والبحث العلمي – جامعة الأنبار – جمهورية العراق .

(١) سورة البقرة، الآية ٢٣.

مجلة الشريعة والدراسات الاسلامية, العدد, ٧٤, ١٤٢٩/ ٢٠٠٨ خالدية / الكويت

Lafiz
120015
D163
Türkiye Diyanet Vakfı Kütüphanesi
10 Eylül 2017
MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

السّياق وأثره في دلالات الألفاظ
(دراسة أصوليّة)

د. عبد المجيد محمّد السوسوه (*)

(*) أستاذ مشارك بكلية الشريعة جامعة الشارقة وجامعة صنعاء.

02 Temmuz 2018
۴۸۲
Lafiz (120015)
YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜ...

سوگندهای بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند ولی به سوگندهائی که خورده‌اید (ولی از روی اراده می‌شکنید) شما را مؤاخذه می‌کند» (مائده، ۸۹).

دایرة المعارف تشیع

لفظ، در لغت، صوت یا تعدادی از اصوات است که مقطع و مجراهایی دارند. در منطق، علائم و نشانه‌هایی است که از معانی ذهنی حکایت می‌کنند و به دو گونه است: ۱) *لفظ مفرد*، ۲) *لفظ مرکب*. *لفظ مفرد* به حصر عقلی، سه قسم است: الف) اسم، ب) کلمه، ج) اداة. «اسم»، لفظی است که به خودی خود و به تنهایی دارای معنی مستقلی است، مانند هوشنگ، پسر، دختر و... از شنیدن هر یک از این لفظها معنایی در ذهن به وجود می‌آید. فعل، لفظی است که بر معنی مستقلی دلالت کند و زمان آن معنی را برساند، مانند «رفت» که به رفتنِ فاعلی در زمان گذشته دلالت می‌کند، نیز مانند «می‌رود» که به رفتن فاعلی در زمان حال یا آینده دلالت دارد. «*اداة*» لفظی است که به تنهایی، معنی مستقلی از آن مستفاد نشود، مانند «به»، «از»، «در» و «بر» که هیچ یک به تنهایی معنایی ندارند وجه تسمیهٔ اداة این است که این قبیل الفاظ در واقع، آلت و وسیلهٔ ترکیب بعضی الفاظ با بعضی دیگر هستند. ابن سینا گوید: «هر چه که نزد منطقی کلمه است نزد نحوی فعل است مانند ماضی غایب و مضارع غایب، مثل ضَرَبَ و یَضْرِبُ». اما چنین نیست که هر چه نزد نحوی فعل باشد، نزد منطقی کلمه محسوب شود زیرا فعل امشی و نمشی برای مخاطب از حیث نحوی، فعل است. ولی نزد منطقی کلمه محسوب نمی‌شوند، [و مرکب تام خبری‌اند] زیرا قابل صدق و کذب اند در صورتی که کلمه به سبب مفرد بودن، قابل صدق و کذب نیست و مرکب‌اند[یعنی جزء لفظ آنها بر جزء معنی دلالت دارد]. زیرا حروف مضارعه بر فاعل که «أنَا» و «نَحْنُ» و «أنْتَ» می‌باشد دلالت می‌کنند. پس این افعال سه گانه (متکلّم وَحدَه، متکلم مَعَ الغَیْر، مخاطب) در نحوی، فعل‌اند و نیز در منطق کلمه محسوب می‌شوند. لذا هر فعلی، کلمه است، اما هر کلمه‌ای، فعل نیست» (*الشفاء، فن باری ارمنیاس*) فصل دوم از مقاله اول). (← دنباله مقاله). ۲) *لفظ* «مرکب» دو قسم است: ۱) *مرکب تام*، ۲) *مرکب ناقص*. ۱) *مرکب تامّ*، سخنی است که دارای حکم کامل باشد به این معنی اگر گوینده سکوت کند شنونده در انتظار نباشد، مانند سقراط فیلسوف بود، زمین کروی است، برو، مرو. *مرکب ناقص*، دارای معنی ناتمام است، یعنی سکوت گوینده پس از اداء آن، صحیح نیست. مانند «خانه بزرگ» و «خانهٔ حسن». مرکبِ تام، دو گونه است: الف: *مرکب تامّ خبری*، ب: *مرکب تامّ انشایی*. مرکب تام خبری سخنی است که احتمال درستی و نادرستی در آن است، مانند «حسن آمد»، «زمین کروی است» که دربارهٔ هر کدام می‌توان گفت که چنین است یا چنین نیست چون در هر یک، گویند چیزی را به چیز دیگر به ایجاب یا سلب اسناد داده است، و ممکن است این اسناد، مطابق واقع باشد یا مطابق نباشد. در منطق، مرکب تام خبری «قضیه» یا «قول جازم» یا «خبر» نام دارد. در جمله‌های خبری دو نسبت هست: الف) *نسبت خارجی*، ب) *نسبت ذهنی*. لذا اگر نسبتِ ذهنی با نسبت خارجی مطابقت کند آن خبر و کلام به صدق و درستی موصوف می‌شود، و اگر میان دو نسبت، مطابقت، تحقیق نیابد و نسبت ذهنی بر خلاف نسبت خارجی یا واقعی باشد گویند «این سخن نادرست و کاذب است». دلیل عدم اتصافِ جمله‌های انشایی به صدق و کذب همین است زیرا چنین سخنانی خود به خود فقط دارای یک نسبت‌اند و مطابقت و عدم مطابقت نسبتِ ذهنی با نسبت خارجی که در معنای صدق و کذب معتبر است در جمله‌های انشایی نامعقول و نامتصور است. «*مرکب تام انشایی*» جمله‌ای است که قابل تصدیق و تکذیب نیست، مثل آیا حسن مهندس است؟ این نوع مرکب دارای اقسامی است: ۱) هرگاه مرکب انشایی خود به خود به خواستن چیزی در خارج دلالت کند، اگر طلب کننده عالی باشد، *امر* است و اگر مساوی باشد *التماس* است و اگر دانی باشد «دعا» و «سؤال» است. ب) هرگاه مرکب انشایی به طلبِ ترک چیزی دلالت کند، اگر طلب کننده عالی باشد «نهی» و اگر مساوی باشد «التماس» و اگر دانی باشد «سؤال» است. ج) هرگاه مقصود از مرکبِ انشایی، دلالت بر حصول چیزی در ذهن باشد، استفهام است. د) اگر مرکبِ انشایی خود به خود بر طلبِ حصول چیزی یا ترک چیزی دلالت نکند تنبیه است مانند ندا، قسم و تَمَنّی و نظیر آن. ۲) «*مرکب ناقص*» مرکبی است که حکم کامل ندارد، به این معنی اگر گوینده سکوت کند، شنونده در انتظار بماند. به دو قسم است: ۱) *مرکب ناقص تقییدی* در این مرکب جزء دوم قید، جزء اول است و مبتنی بر سه نوع است: ۱) جزء دوم، وصفِ جزء اول باشد مانند مرد دانا «استاد گرامی» چنین مرکبی «مرکب ناقص تقییدیِ توصیفی» نام دارد زیرا دانا و گرامی، وصف مرد و استاد است. ۲) جزء دوم، مضاف الیه جزء اول است مانند «زنگ مدرسه» «درِ منزل» نام این قسم مرکب «مرکب ناقصِ تقییدیِ اضافی» است زیرا منزل و مدرسه مضاف الیه دَر و زنگ است. ۳) جزء دوم، متعلق جزء اول است، مانند «ایستاده در خانه» یا «رونده در آب» که قید در خانه و در آب، به ایستاده و رونده متعلق است. نام این نوع مرکب «مرکب ناقصِ تقییدیِ تعلقی»

02 Temmuz 2018
SONRA GELEN DOKÜMAN

سوگندهای بیهوده‌تان مؤاخذه نمی‌کند ولی به سوگندهائی که خورده‌اید (ولی از روی اراده می‌شکنید) شما را مؤاخذه می‌کند» (مائده، ۸۹).

دایرة المعارف تشیع

لفظ، در لغت، صوت یا تعدادی از اصوات است که مقطع و مجراهایی دارند. در منطق، علائم و نشانه‌هایی است که از معانی ذهنی حکایت می‌کنند و به دو گونه است: ۱) *لفظ مفرد*، ۲) *لفظ مرکب*. *لفظ مفرد* به حصر عقلی، سه قسم است: الف) اسم، ب) کلمه، ج) اداة. «اسم»، لفظی است که به خودی خود و به تنهایی دارای معنی مستقلی است، مانند هوشنگ، پسر، دختر و... از شنیدن هر یک از این لفظها معنایی در ذهن به وجود می‌آید. فعل، لفظی است که بر معنی مستقلی دلالت کند و زمان آن معنی را برساند، مانند «رفت» که به رفتنِ فاعلی در زمان گذشته دلالت می‌کند، نیز مانند «می‌رود» که به رفتن فاعلی در زمان حال یا آینده دلالت دارد. «*اداة*» لفظی است که به تنهایی، معنی مستقلی از آن مستفاد نشود، مانند «به»، «از»، «در» و «بر» که هیچ یک به تنهایی معنایی ندارند وجه تسمیهٔ اداة این است که این قبیل الفاظ در واقع، آلت و وسیلهٔ ترکیب بعضی الفاظ با بعضی دیگر هستند. ابن سینا گوید: «هر چه که نزد منطقی کلمه است نزد نحوی فعل است مانند ماضی غایب و مضارع غایب، مثل ضَرَبَ و یَضْرِبُ». اما چنین نیست که هر چه نزد نحوی فعل باشد، نزد منطقی کلمه محسوب شود زیرا فعل امشی و نمشی برای مخاطب از حیث نحوی، فعل است. ولی نزد منطقی کلمه محسوب نمی‌شوند، [و مرکب تام خبری‌اند] زیرا قابل صدق و کذب اند در صورتی که کلمه به سبب مفرد بودن، قابل صدق و کذب نیست و مرکب‌اند[یعنی جزء لفظ آنها بر جزء معنی دلالت دارد]. زیرا حروف مضارعه بر فاعل که «أنَا» و «نَحْنُ» و «أنْتَ» می‌باشد دلالت می‌کنند. پس این افعال سه گانه (متکلّم وَحدَه، متکلم مَعَ الغَیْر، مخاطب) در نحوی، فعل‌اند و نیز در منطق کلمه محسوب می‌شوند.لذا هر فعلی، کلمه است، اما هر کلمه‌ای، فعل نیست» (*الشفاء، فن باری ارمیناس*) فصل دوم از مقاله اول). (← دنباله مقاله). ۲) *لفظ* «مرکب» دو قسم است: ۱) *مرکب تام*، ۲) *مرکب ناقص*. ۱) *مرکب تامّ*، سخنی است که دارای حکم کامل باشد به این معنی اگر گوینده سکوت کند شنونده در انتظار نباشد، مانند سقراط فیلسوف بود، زمین کروی است، برو، مرو. *مرکب ناقص*، دارای معنی ناتمام است، یعنی سکوت گوینده پس از اداء آن، صحیح نیست. مانند «خانه بزرگ» و «خانهٔ حسن». مرکبِ تام، دو گونه است: الف: *مرکب تامّ خبری*، ب: *مرکب تامّ انشایی*. مرکب تام خبری سخنی است که احتمال درستی و نادرستی در آن است، مانند «حسن آمد»، «زمین کروی است» که دربارهٔ هر کدام می‌توان گفت که چنین است یا چنین نیست چون در هر یک، گویند چیزی را به چیز دیگر به ایجاب یا سلب اسناد داده است، و ممکن است این اسناد، مطابق واقع باشد یا مطابق نباشد. در منطق، مرکب تام خبری «قضیه» یا «قول جازم» یا «خبر» نام دارد. در جمله‌های خبری دو نسبت هست: الف) *نسبت خارجی*، ب) *نسبت ذهنی*. لذا اگر نسبتِ ذهنی با نسبت خارجی مطابقت کند آن خبر و کلام به صدق و درستی موصوف می‌شود، و اگر میان دو نسبت، مطابقت، تحقیق نیابد و نسبت ذهنی بر خلاف نسبت خارجی یا واقعی باشد گویند «این سخن نادرست و کاذب است». دلیل عدم اتصافِ جمله‌های انشایی به صدق و کذب همین است زیرا چنین سخنانی خود به خود فقط دارای یک نسبت‌اند و مطابقت و عدم مطابقت نسبتِ ذهنی با نسبت خارجی که در معنای صدق و کذب معتبر است در جمله‌های انشایی نامعقول و نامتصور است. «*مرکب تام انشایی*» جمله‌ای است که قابل تصدیق و تکذیب نیست، مثل آیا حسن مهندس است؟ این نوع مرکب دارای اقسامی است: ۱) هرگاه مرکب انشایی خود به خود به خواستن چیزی در خارج دلالت کند، اگر طلب کننده عالی باشد، *امر* است و اگر مساوی باشد *التماس* است و اگر دانی باشد «دعا» و «سؤال» است. ب) هرگاه مرکب انشایی به طلبِ ترک چیزی دلالت کند، اگر طلب کننده عالی باشد «نهی» و اگر مساوی باشد «التماس» و اگر دانی باشد «سؤال» است. ج) هرگاه مقصود از مرکبِ انشایی، دلالت بر حصول چیزی در ذهن باشد، استفهام است. د) اگر مرکبِ انشایی خود به خود بر طلبِ حصول چیزی یا ترک چیزی دلالت نکند تنبیه است مانند ندا، قسم و تَمَنّی و نظیر آن. ۲) «*مرکب ناقص*» مرکبی است که حکم کامل ندارد، به این معنی اگر گوینده سکوت کند، شنونده در انتظار بماند. به دو قسم است: ۱) *مرکب ناقص تقییدی* در این مرکب جزء دوم قید، جزء اول است و مبتنی بر سه نوع است: ۱) جزء دوم، وصفِ جزء اول باشد مانند مرد دانا «استاد گرامی» چنین مرکبی «مرکب ناقص تقییدیِ توصیفی» نام دارد زیرا دانا و گرامی، وصف مرد و استاد است. ۲) جزء دوم، مضاف الیه جزء اول است مانند «زنگ مدرسه» «درِ منزل» نام این قسم مرکب «مرکب ناقصِ تقییدیِ اضافی» است زیرا منزل و مدرسه مضاف الیه دَرْ و زنگ است. ۳) جزء دوم، متعلق جزء اول است، مانند «ایستاده در خانه» یا «رونده در آب» که قید در خانه و در آب، به ایستاده و رونده متعلق است. نام این نوع مرکب «مرکب ناقصِ تقییدیِ تعلقی»

21 EKİM 1993

701 ATHAMINA, Khalil. *Lafẓ* in classical poetry. *Israel Oriental Studies*, 11 (1991) pp.47-55

LAFIZ

Lâfz (çeşitleri)

Râzî, Tefsir, IV, 175-

13 MAYIS 1993

LAFIZ

١ر٢٤٣

ج ح ط جفتجى ، حسين على

طرق دلالة الألفاظ على الأحكام المتفق عليها عند الأصوليين ، إشراف محمد محمد إبراهيم الخضراوى ، مكة المكرمة ، ١٤٠١ هـ / ١٩٨١ م ، أ ـ ف ، ٤١٧ ص .

رسالة ماجستير فى أصول الفقه ، كلية الشريعة ، جامعة أم القرى .

(٢٢٤) (٢٣٤)

lâfız

İbn Teymiyye, Mecmûu fetâvâ, c. XII, s. 113

297 55/784.UA

18 OCAK 1999

Elfâz ve'l-hurûf, SI, 376

Lafız
Huruf

LAFIZ

— Müteakaddimine göre Mendûb v.b. mânasına kullanılan lafızlar

İbn Âbidin, c. IV. s. 130

14589. b. 94

Lafız — KĀMIL (Murād) دلالة الالفاظ العربية وتطورها

Dalālat al-alfāẓ al-'arabīyah wa-taṭauwuru-hā. [Lectures of the vocabulary of Arabic.] pp. 84.

Jāmi'at al-Duwal al-'Arabīyah: Cairo, 1963.

8°

Lafz (mânâsı)

Râzî, Tefsir, I, 16-

07 EKİM 1999

LAFIZ

Yemin lafızlarda Mebnîdir Maksada değil

İbn Âbidin c. III - s. 743

علوی مهر، حسین

۷۸۸۹- «وحیانیت نص»، قبسات، پیاپی ۲۹، ص ۱۰۹-۱۳۹، فارسی، کتابنامه: ۱۳۷-۱۳۹.

کد پارسا: A۶۴۸۱۹

lâfız

وحیانی بودن الفاظ قرآن

بنا بر دیدگاه عامه مسلمانان یگانه مصدر و منبع وحی، آیات قرآن کریم است. نگارنده معتقد است بسیاری از دانشمندان اسلامی نه تنها وحیانی بودن نص قرآن کریم را مسلّم و قطعی انگاشته‌اند، بلکه برخی از آنها از جمله علامه طباطبائی قلمرو **وحیانیت نص** را در محدوده واژگان و الفاظ، ترکیب و تنظیم آنها و اسلوب آیات و سوره‌ها قبول داشته و بر قدسی و ماورایی بودن آن تأکید ورزیده‌اند. ادله وحیانیت و شواهد قرآنی و روایی آن، دخالت نداشتن پیامبر در متن قرآن با استناد به آیات متعدد، امّی بودن پیامبر، تحدی یا هماوردطلبی در معجزه بودن قرآن و اتفاق و اجماع دانشمندان اسلامی در این خصوص از دیگر مباحثی است که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته است. نویسنده دیگر شبهات و ابهاماتی را که مخالفان قرآن در عصر رسالت مطرح می‌کرده‌اند تا آن را یک اثر بشری جلوه دهند، مورد شرح و بحث قرار داده و دیدگاه‌های خاورشناسان را در این عصر که معتقدند تورات و انجیل منبع و مصدر قرآن بوده است نادرست شمرده است. وی در پایان به یکی دیگر از ادله وحیانی بودن **قرآن** یعنی تلاوت و ترتیل اشاره می‌کند.

28 EYLÜL 2008

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

Lafız
Lugat
Mana
130304

5783 BETTINI, Lidia. On *lafẓ* and *ma'nā* again: some aspects of their relationship according to the *balāġiyyūn*. *The word in Arabic*. Ed. Giuliano Lancioni and Lidia Bettini. Leiden & Boston: Brill, 2011, (Studies in Semitic Languages and Linguistics, 62), pp.109-143.

5784

25 Mayıs 2014

Lafiz (120015) 20 Temmuz 2016

Juwaynī, 'Aṭā' Malik, *Tārīkh-i jahāngushā*, vol. 3, ed. Muḥammad Qazwīnī (Leiden, 1937); ibid., MS 206, Bibliothèque nationale, Paris; Kāshānī, 'Abd Allāh b. 'Alī, *Zubdat al-tawārīkh: bakhsh-i Fāṭimiyān wa Niẓāriyān*, ed. Muḥammad-Taqī Dānishpazhūh (2nd ed., Tehran, 1366 Sh./1987); Lewis, Bernard, 'Three Biographies from Kamāl ad-Din', *Fuad Köprülü Armağani* (Ankara, 1953), pp. 325–344; Lockhart, Laurence, 'Ḥasan-i-Sabbah and the Assassins', *BSOAS*, 5 (1929–1930), pp. 675–696; idem, 'Some Notes on Alamut', *Geographical Journal*, 77 (1931), pp. 46–48; idem and M. G. S. Hodgson, 'Alamūt', *EI²*, vol. 1, pp. 352–354; MacKenzie, D. N., *A Concise Pahlavi Dictionary* (London, 1971); Madelung, W., 'Abu Ishaq al-Sabi on the Alids of Tabaristan and Gilan', *JNES*, 26 (1967), pp. 17–57; idem, 'The Minor Dynasties of Northern Iran', in *The Cambridge History of Iran*, vol. 4, *The Period from the Arab Invasion to the Saljuqs*, ed. R. N. Frye (Cambridge, 1975), pp. 198–249; Majīdī, 'Ināyat Allāh, 'Ābrisānī bi Qal'a-yi Ālamūt', in *Pazhūhishhā-yi Īrānshināsī*, ed. Īraj Afshār et al., vol. 16, *Sutūdah-nāmah* (Tehran, 1384 Sh./2005), pp. 834–840; idem, 'Qal'a-yi Qusṭīn Lār', *Nāmah-yi Anjuman*, 15 (1383 Sh./2004), pp. 31–44; idem, *Maymūndizh-i Alamūt* (Tehran, 1385 Sh./2006); idem, 'Sarniwisht-i ābādīhā-yi tiyūlī Alamūt', *Nāmah-yi Anjuman*, 18 (1384 Sh./2004), pp. 81–96; Majīd-zādah, Yūsuf, 'Barrasī-yi chand manba'-i tārīkhī-yi Ismā'īliyya az dīdgāh-i bāstān-shināsī', *Majalla-yi Bāstān-shināsī*, 2 (1367 Sh./1988), pp. 28–40; Mar'ashī, Ẓahīr al-Dīn, *Tārīkh-i Gīlān wa Daylamistān*, ed. Manūchihr Sutūdah (Tehran, 1364 Sh./1975); idem, *Tārīkh-i Ṭabaristān*, ed. 'Abbās Shāyān (Tehran, 1333 Sh./1954); al-Mas'ūdī, 'Alī, *Murūj al-dhahab*, ed. Charles Pellat (Beirut, 1965); Miles, George C., 'Coins of the Assassins of Alamūt', *Orientalia Lovaniensia Periodica*, 3 (1972), pp. 155–162; Mudabbirī, Maḥmūd, *Sharḥ-i aḥwāl wa āthār shā'irān-i bī-dīwān* (Tehran, 1370 Sh./1991); *Mujmal al-tawārīkh wa al-qiṣaṣ*, ed. Muḥammad Taqī Bahār (Tehran, 1318 Sh./1939); Mustawfī, Ḥamd Allāh, *Nuzhat al-qulūb*, ed. Guy Le Strange (Leiden, 1915); idem, *Tārīkh-i guzīdah*, ed. 'Abd al-Ḥusayn Nawā'ī (Tehran, 1356 Sh./1977); idem, 'Histoire des Seldjoukides', tr. C. Defrémery, *JA*, 13 (1849), pp. 15–55; idem, *Ẓafar-nāmah*, MS Or. 2833, British Library; al-Nasawī, Muḥammad b. Aḥmad, *Sīrat al-Sulṭān Jalāl al-Dīn Mankubirnī*, early Persian translation, ed. Mujtabā Mīnuwī (Tehran, 1344 Sh./1965); al-Nawīdī, Zayn al-'Ābidīn, *Takmilat al-akhbār*, ed. 'Abd al-Ḥusayn Nawā'ī (Tehran, 1369 Sh./1990); Nīsābūrī, Ẓahīr al-Dīn, *Saljūq-nāmah*, ed. Ismā'īl Afshār (Tehran, 1332 Sh./1953); Nyberg, H. S., *A Manual of Pahlavi* (Wiesbaden, 1974); Orsolle, Ernest, *Le Caucase et la Perse* (Paris, 1885); Pāyandah, Maḥmūd, *Farhang-i Gīl wa Daylam* (Tehran, 1366 Sh./1987); Qazwīnī, Muḥammad, *Yāddāshthā*, ed. Īraj Afshār (Tehran, 1363 Sh./1984); al-Qazwīnī, Zakariyyā', *Āthār al-bilād* (Beirut, 1404/1985); Rashīd al-Dīn Faḍl Allāh, *Jāmi' al-tawārīkh: qismat-i Ismā'īliyān*, ed. Muḥammad-Taqī Dānishpazhūh and M. Mudarrisī Zanjānī (Tehran, 1355 Sh./1976); al-Ṣābī, Ibrāhīm, 'al-Tājī', *Akhbār a'immat al-Zaydiyya* (Beirut, 1987); Stark, Freya, *The Valleys of the Assassins* (London, 1934); Stroeva, L. V., *Gosudarstvo ismailitov v Irane v XI–XIII vv.* (Moscow, 1978); Sutūdah, Manūchihr, 'Musāfirat bi qal'a-yi Alamūt', *Ta'līm wa tarbiyat*, 6 (1315 Sh./1936), pp. 436–443; idem, 'Qal'a-yi Alamūt: baladat al-iqbāl', *Farhang-i Īrān Zamīn*, 3 (1334 Sh./1955), pp. 5–21; idem, *Qilā'-i Ismā'īliyya* (Tehran, 1345 Sh./1966); Tabrīzī, Muḥammad Ḥusayn b. Khalaf, *Burhān-i qāṭi'*, ed. Muḥammad Mu'īn (Tehran, 1357 Sh./1978); Tatawī, Aḥmad, *Tārīkh-i alfī*, ed. Sayyid 'Alī Āl-i Dāwūd (Tehran, 1378 Sh./1999); Virani, Shafique, 'The Eagle Returns: Evidence of Continued Isma'ili Activity at Alamut and in the South Caspian Region following the Mongol Conquests', *JAOS*, 123 (2003), pp. 351–371; Waḥīd Qazwīnī, Muḥammad Ṭāhir, *'Abbās-nāmah* (Arāk, 1329 Sh./1950); Willey, Peter, *Eagle's Nest: Ismaili Castles in Iran and Syria* (London, 2005); Yāqūt, *Buldān*.

Ṣādeq Sajjadi and Enayat Allah Majidi
Revised by Farhad Daftary
Tr. Roxane Zand

Alfāẓ (sing. *lafẓ*, lit. 'utterances'), is a term for an integral part of the principles of jurisprudence (*uṣūl al-fiqh*), which concerns questions of language as an introduction to deducing legal rules from the proofs (*adilla*, sing. *dalīl*) provided by the Qur'ān and *sunna*. The chapter on *alfāẓ* is always placed at the beginning of works on *uṣūl al-fiqh*, and includes a discussion of how language is connected to the principles of jurisprudence and the part it plays in juristic definitions. It was generally viewed as less important than *adilla*, and therefore only included as a kind of precursor to the main topic, and yet at the same time historically language issues are considered to be the earliest discussions of *uṣūl al-fiqh*.

MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA GELEN DOKÜMAN

Encyclopaedia Islamica, vol. III, Leiden: E. J. Brill, 2011. İSAM DN. 242528

120015

LAFIZ

1 MURAT SARITAŞ, Irak ve Semerkant hanefî meşâyihinin lafızların delaletiyle ilgili yaklaşımlarının mukayesesi, Marmara Üniversitesi, Yüksek Lisans, 2013

2 ALİ PARLAK, İbnu'l-Arabi'de lafız-mana ilişkisi, Ankara Üniversitesi, Yüksek Lisans, 2002

08 OCAK 1994

2860 At-Ü. 4. Lis.

Bayram Demir; "Usul-ü Fıkıh'ta Amm Lafzın Delaleti ve Tahsisi", 1993, 72 s.
Danışman: Doç.Dr. Mustafa Baktır. Temel İslâmi Bilimler

120015 LAFIZ

LAFIZ

كتاب الالفاظ

Mevevi, Şerhu'l-Müslim c. 15 s. 2

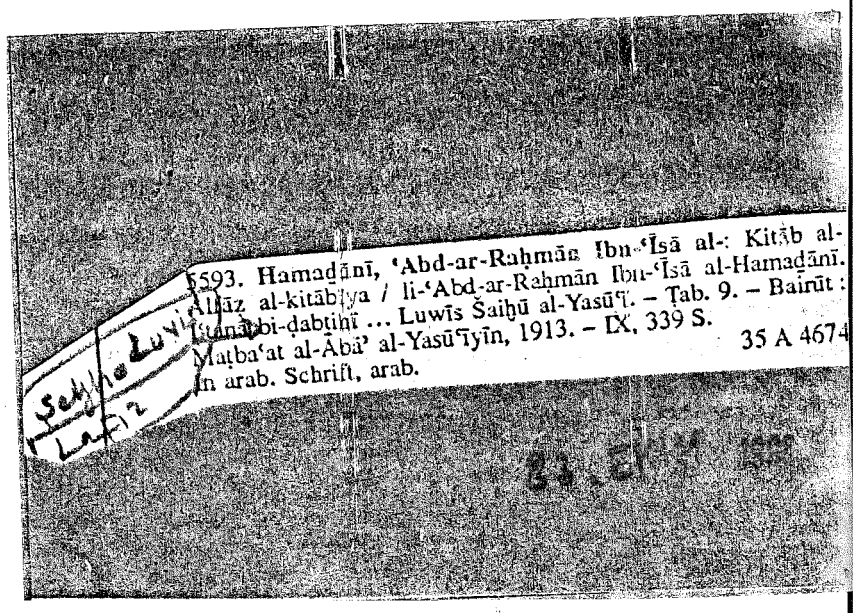

5593. Hamadānī, 'Abd-ar-Raḥmān Ibn-'Īsā al-: Kitāb al-Alfāẓ al-kitābiya / li-'Abd-ar-Raḥmān Ibn-'Īsā al-Hamadānī. Iʿtanā bi-ḍabṭihī ... Luwīs Šaiḫū al-Yasūʿī. – Ṭab. 9. – Bairūt : Maṭbaʿat al-Ābā' al-Yasūʿīyīn, 1913. – IX, 339 S. 35 A 4674
In arab. Schrift, arab.

Şeyhu Luvis Lafiz

■ عقي ، النماري
Lafiz - Delâlet
طرق دلالة الألفاظ على الأحكام/
النماري عقي . ـ المدينة المنورة :
الجامعة الاسلامية ، ١٤٠١ هـ . ـ
ماجستير . ـ إشراف عمر عبد العزيز
محمد (٧١)

26 HAZIRAN 1996

040282 DELALET - 120015 LAFIZ

طرق دلالة الألفاظ على الأحكام عند الحنفية وأثرها
الفقهي / عبدالكريم بن علي النمله . ـ ماجستير . ـ جامعه
الامام محمد بن سعود الاسلاميه ـ الشريعه ـ اصول الفقه ،
١٤٠٢هـ.

٢١٨١

الطرق المتفق عليها في دلالة الألفاظ على الأحكام /
حسين علي حسن جفنجي . ـ ماجستير . ـ جامعه ام القرى ـ
الشريعه ـ الدراسات العليا الشرعيه ، ١٤٠١هـ.

15 NİSAN 1995

6195. **Saʿd, Maḥmūd Taufīq Muḥammad**: Dalālat al-alfāẓ ʿinda 'l-uṣūlīyīn : dirāsa bayānīya nāqida / ta'līf Maḥmūd Taufīq Muḥammad Saʿd. - Ṭabʿa 1. - Miṣr : Maṭbaʿat al-Amāna, 1987 = 1407 h. - 430 S. - (Min al-asas al-bayānīya li-uṣūl al-fiqh)
Inhalt: Grundlagen d. Rechts. - In arab. Schrift, arab.
28 A 13960

120015 LAFIZ

07 MAYIS 1995

Lafiz

11 HAZIRAN 1995

el-Ulum İndeil - Arab. 35.

D.D. 5791

lafiz

İbn Teymiyye, Mecmūn Fetāvā,
c. XII, s. 197

297.55/TEY.M

كلية الآداب والعلوم الانسانية بتونس
السلسلة السادسة : الفلسفة والآداب مجلد عدد 21

LAF (443-448)

التفكير البلاغي عند العرب
أسسه وتطوّره إلى القرن السّادس

(مشروع قراءة)

تأليف
حمّادي صمّود
أستاذ محاضر

Dia için tarandı
Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kayıt 6712
Tasnif No.: 892.7 SAH.T

منشورات الجامعة التونسية

طبع بالمطبعة الرسمية للجمهورية التونسية

1981

1 – شروط اللفظ المفرد .

يفتتح قائمة الشروط بمقدمة (1) فيها صدى تفكير قدامة ومنهج الجاحظ. أما صدى قدامة فيبدو في قوله بوجود طرفين متقابلين الأول لا مزيد على فصاحته والثاني مطرح مذموم ، وأن موقع الألفاظ من الطرفين بحسب ما يتوفر فيها من الشروط – وهي الفكرة التي بنى عليها قدامة تقسيمه الثلاثي للشعر (2) .

وتأثره بمنهج الجاحظ جلي في تقسيمه الشروط إلى قسمين « الأول منهما يوجد في اللّفظة الواحدة على انفرادها من غير أن ينضمّ إليها شيء من الألفاظ وتؤلف معه والقسم الثاني يوجد في الألفاظ المنظومة بعضها مع بعض » (3) .

وشروط اللفظة الواحدة ثمانية هي : « أن يكون تأليف تلك اللفظة من حروف متباعدة المخارج » (4) « أن تجد لتأليف اللفظة في السمع حسنا ومزية على غيرها وإن تساوتا في التأليف من الحروف المتباعدة » (5) – « أن تكون الكلمة كما قال أبو عثمان الجاحظ غير متوعرة وحشية » (6) – « أن تكون الكلمة غير ساقطة عامية كما قال أبو عثمان أيضا » (7) – « أن تكون الكلمة جارية على العرف العربي الصحيح غير شاردة » (8) – «أن لا تكون الكلمة قد عبر بها عن أمر آخر يكره ذكره ، فإذا أوردت ، وهي غير مقصود بها

(1) سر الفصاحة ، 55 – 60 .
(2) انظر : نقد الشعر ، ص 3 – 4 .
(3) سر الفصاحة ، ص 60 .
(4) المصدر السابق ، نفس الصفحة .
(5) » » ص 61 .
(6) » » ص 63 .
(7) » » ص 69 .
(8) » » ص 72 .

ي قد فضّ مشكلة الإعجاز بالصرفة (1) ، لذلك فهو يتصرف في ، اللغوية بأكثر حرية من ابن الأثير الذي يضطره موقفه إلى الاحتراز ، مامن شأنه أن يَمَسّ بلاغة القرآن وفصاحته ، ولذلك فإن أدنى يمكن أن يؤدي إليها المقياس لا بد أن ترفع بالتأويل :

ففي حين يترك الخفاجي المقياس السادس عاما غير مقيد وهو « ألا تكون ة قد عبر بها عن أمر آخر يكره ذكره فإذا أوردت ، وهي غير بها ذلك المعنى ، قبحت وإن كملت فيها الصفات كقول الشاعر : / الوافر/

من غائط من دون سلمى قليل الأنس ليس به كتيع (2) .

فقد أراد الشاعر بالغائط البطن من الأرض إلا أن يستعمل في الحدث ك الأصل ، في حين يتركه الخفاجي عاما يضطر ابن الأثير إلى تدقيقه قوله « وذلك إذا كانت مهملة بغير قرينة تميز معناها عن القبح » (3) .

والسبب في ذلك أن القرآن استعمل هذا النوع من المشترك كما في « فالذين آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي أنزل معه هم المفلحون » (4) .

فالتعزير يطلق على التعظيم والإكرام وعلى الضرب الذي هو دون الحد معنيان ضدان فحيث وردت في هذه الآية جاء معها قرائن من قبلها بعدها فخصصت معناها بالحسن وميزته عن القبح (5) .

أما المقياس السابع وهو المتعلق بعدد حروف الكلمة فإن ابن الأثير ، أصلا ، وينطلق من شاهد من شواهد ابن سنان وهوقول المتنبي /الكامل/

ر الفصاحة ، ص 92 – 93 .
لمصدر السابق ، ص 78 – 79 .
لمثل السائر ، القسم الأول ، ص 261 .
لأعراف / 157 ..
لمثل السائر ، ص 261 .

سر الفصاحة
سر الفصاحة

للأمير أبي محمد عبدالله بن محمد بن سعيد بن سنان
الخفاجي الحلبي المتوفى سنة ٤٦٦ هـ

الطبعة الأولى
الطبعة الأولى

92-234
Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi
Kayıt No. : 4104
Tasnif No. : 892.7 SIN.S

دار الكتب العلمية
بيروت - لبنان

فبتُّ كأني ساورتني ضئيلةٌ ... من الرُّقْش في أنيابها السمُّ ناقعُ

فوصفها بأنها ضئيلة لما ذكرته :

وأما قول أبي الطيب :

ظَلِلْتُ بين أصيحابي أكفكفه ... وظل يسفح بين العذر والعذل (١)

فالتصغير فيه مختار ، لأن العادة جارية في قلة عدد من يصحب الإنسان في مثل هذه المواضع ، ولهذا كانوا في الأكثر ثلاثة ، وجرى ذكر الصاحبين والخليلين في الشعر كثيراً لهذا السبب ، كما قال امرؤ القيس :

خليليَّ مرَّا بي على أم جندبِ ... نقضِّ لبانات الفؤاد المعذَّبِ

وقال أبو نصر بن نُباتة :

قِفا فاقضياني لذةً من حديثه ... علانيةً إن السِّرار مُريبُ

وأمثال هذا يعرفها كل أحد، وهي أكثر من أن يحاط بها أو تحصى .

فهذه الأقسام الثمانية هي جملة ما يحتاج إلى معرفته في اللفظة المفردة بغير تأليف ، فتأملها وقس عليها ما يرد عليك من الألفاظ ، فإنك تعلم الفصيح منها من غيره إن شاء الله تعالى .

الكلام في الألفاظ المؤلفة

وإذا كنا قد تكلمنا على الكلمة المفردة ، وقلنا فيها ما يستدل به على غيره ، فلنذكر الآن ما يحضرنا من القول في الكلام المؤلف ، وهو القسم الثاني مما ابتدأنا بذكره أولاً ، ونقول قبل ذلك :

(١) العذل : اللوم .

إن كل صناعة من الصناعات فكمالها بخمسة أشياء على ما ذكره الحكماء : الموضوع ، وهو الخشب في صناعة النجارة ، والصانع ، وهو النجار ، والصورة ، وهي كالتربيع المخصوص إن كان المصنوع كرسياً ، والآلة ـ مثل المنشار والقدوم وما يجري مجراهما ، والغرض ، وهو أن يقصد على هذا المثال الجلوس فوق ما يصنعه .

وإذا كان الأمر على هذا ولا تمكن المنازعة فيه وكان تأليف الكلام المخصوص صناعة وجب أن نعتبر فيها هذه الأقسام فنقول :

إن الموضوع هو الكلام المؤلف من الأصوات على ما قدمته ، وقد ذكرت فيه ما يقنع طالب هذا العلم ، وشرحت من حال اللفظة بانفرادها وما يحسن فيها ويقبح ما اعتمدت في تلخيصه وإيضاحه ، على أنني لم أرجع فيه إلى كتاب مؤلَّف ، ولا قول يروى ، ولا وجدت ما ذكرته مجموعاً في مكان ، وإنما عرفته بالدُّربة وتأمل أشعار الناس ، وما نبّه أهل العلم في إثباتها ولهذا لست أدعي السلامة من الخلل ، ولا العصمة من الزلل ، وأعترف بالتقصير ، وأسأل من ينظر في كتابي هذا بسط عذري ، والصفح عما لعله يثيره عليّ ، فإني سلكت فيه مسلكاً صعباً ، وألفت منه تأليفاً مقتضباً ، يجب على المنصف الإعراض عما يجدني أشير فيه إلى التجاوز عنه والتغمد له(١) .

فأما الصانع المؤلف فهو الذي ينظم الكلام بعضه مع بعض ، كالشاعر والكاتب وغيرهما ، وسأذكر بعون الله في موضع من هذا الكتاب ما يفتقر المؤلف إلى معرفته ويحتاج إلى علمه .

وأما الصورة فهي كالفصل للكاتب والبيت للشاعر ، وما جرى مجراهما .

(١) التغمد له : التغاضي عنه .

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Araştırmaları Merkezi
Kütüphanesi
Demirbaş No 30028
Yazma No 892.7 HAM.H

الخطاب الشرعي وطرق استثماره

الدكتور إدريس حمادي
أستاذ مادة أصول الفقه
بكلية الآداب شعبة الدراسات الإسلامية. فاس

رسالة قدمت بتاريخ 93/01/15
لنيل دكتوراه الدولة في أصول الفقه
في جامعة الحسن الثاني بالدار البيضاء

* الخطاب الشرعي وطرق استثماره
* تأليف: د. إدريس حمادي.
* الطبعة الأولى، 1994.
* جميع الحقوق محفوظة.
* الناشر: المركز الثقافي العربي للطباعة والنشر والتوزيع
* العنوان:
■ بيروت / الحمراء ـ شارع جان دارك ـ بناية المقدسي ـ الطابق الثالث.
ص. ب / 5158 - 113 / * هاتف / 343701 - 352826 / * تلكس / NIZAR 23297 LE /
■ الدار البيضاء / ● 42 الشارع الملكي (الأحباس) ـ ص. ب / 4006 / * هاتف / 303339 - 307651 /
● 28 شارع 2 مارس * هاتف / 271753 - 276838 / * فاكس / 305726 /

المركز الثقافي العربي

ولكن يمنع أن تزول الحقوق التي كانت ثابتة بموجبها»[130].

ويمثلون لذلك بالمفقود فإنه مدة فقده. تثبت له كافة حقوقه التي كانت ثابتة قبل الفقد: أمواله لا تورث وزوجته لا تطلق منه إلى أن يقوم دليل على موته أو يحكم القاضي بوفاته، ولكنه لا يكتسب حقوقاً جديدة مدة فقده فلا يرث ولا تئول إليه وصية.

نعم يبقى نصيبه من التركة موقوفاً إلى أن يظهر الحال الذي هو عليه، فإن كان حياً أخذ نصيبه وإن ظهر أنه ميت أو حكم القاضي بموته وزع نصيبه على ورثة المتوفى وقت وفاته.

أما أمواله فتستمر على حكم ملكه إلى أن يحكم القاضي بموته وعندئذٍ توزع على الورثة الأحياء وقت الحكم بموته.

أما الشافعية والحنابلة فإنهم يأخذون باستصحاب الوصف دفعاً وإثباتاً، بمعنى أن كل ما يثبت للأحياء من حقوق يثبت كذلك للمفقود دون فرق.

والخلاصة: «إن الحنفية والمالكية اعتبروا من تمسك بالاستصحاب كالمعترض على التغيير فلا يثبت له حقوقاً، ولكن يبقي حقوقه الثابتة، أما الشافعية والحنابلة فقد جعلوا الاستصحاب دليلاً معارضاً مثبتاً لا يعترض به فقط»[131].

(130) أصول الفقه للشيخ أبي زهرة ص 299.
(131) أصول الفقه 300.

الفصل السادس

مراتب طرق استثمار الخطاب

المبحث الأول: مراتب طرق الألفاظ والمعاني اللغوية

قدمنا في هذا المبحث طرق دلالة الخطاب على الأحكام بألفاظه أو بمعانيه مرتبة على ما هي عليه. وفي تقديمنا لها على هذا الوضع لم نكن مبتدعين، بل كنا تابعين لما سلكه الأصوليون في هذا المقام، لأنا رأيناهم من حيث الخطوط العريضة، يقدمون ما يدل عليه الخطاب بألفاظه على ما يدل عليه بمعانيه، وما يدل عليه بمعانيه اللغوية يقدمونه على ما يدل عليه بمعانيه الشرعية، وما يدل عليه بمعانيه الشرعية الجزئية يقدم على ما يدل عليه بمعانيه الكلية.

أما دلالة الأصول فقد رأينا أنهم لا يلتجئون إليها إلا عندما تسد كل المنافذ في وجوههم.

ونريد هنا أن نبين الأسباب الداعية إلى هذا التراتب:

ـ وأول شيء يلفت النظر فيما ذهب إليه الحنفية أن جميع ما يدل عليه الخطاب بألفاظه، عبارة وإشارة، ودلالة، واقتضاء «سواء في الثبوت بالنظم وفي القطعية أيضاً عند الأكثر»[1].

فالثابت بالعبارة كالثابت بالإشارة، والثابت بالإشارة كالثابت بالدلالة، والثابت بالدلالة مثل الثابت بالاقتضاء.

ويقصدون بالنظم ما دل عليه الخطاب بألفاظه مباشرة كعبارة النص أو بواسطة

(1) التلويح 136/1.

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Araştırmaları Merkezi
Kütüphanesi

آراء المعتزلة الأصولية

دراسة وتقويمًا

تأليف
الدكتور علي بن سعد بن صالح الضويحي
أستاذ أصول الفقه المساعد
بكلية الشريعة والدراسات الإسلامية بالاحساء

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Araştırmaları Merkezi
Kütüphanesi
Demirbaş No: 38929
Tasnif No: 297.501 DÜV-A

مكتبة الرشد للنشر والتوزيع
الرياض
1990 - 1410

13 SUBAT 1996

Lafir (469 vd.)

بسم الله الرحمن الرحيم

المسألة الثالثة ــ ثمرة الخلاف:

أتصور أن خلاف شواذ المعتزلة في هذه المسألة، وهي مسألة نسخ التلاوة دون الحكم، والحكم دون التلاوة، لا يترتب عليه أي فائدة عملية، إذ الدليل الشرعي قد دل بطريق لا يحتمل الشك على وقوع ذلك وجوازه، فمن أنكره فإنه جاهل مكابر، ولا تنهض على خلاف جاهل مكابر فائدة عملية، تعود حصيلتها بنفع على الفقه وأصوله.

وبانتهاء هذا المبحث ينتهي الباب الثالث، ويليه بمشيئة الله تعالى الباب الرابع الذي سأفصل الحديث فيه عما يتعلق بآراء المعتزلة في دلالات الألفاظ.

□□□

13 SUBAT 1996

البَابُ الرَّابع

آراء المعتزلة فيما يتعلق بدلالات الألفاظ

ويشتمل على ثلاثة فصول:

١ ــ الفصل الأول: آراء المعتزلة فيما يتعلق بالأمر.

٢ ــ الفصل الثاني: آراء المعتزلة فيما يتعلق بالنهي.

٣ ــ الفصل الثالث: آراء المعتزلة فيما يتعلق بالعموم والخصوص.

D-1

Tarandı A. Yücel

المملكة العربية السعودية
جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية
لجنة البحوث والتأليف والترجمة والنشر
(١٣)

المحصول

في علم أصول الفقه

للإمام الأصوليّ النظّار المفسّر

فخر الدين محمد بن عمر بن الحسين الرازيّ

٥٤٤-٦٠٦هـ/١١٤٩-١٢٠٩م

ürkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi
3069-3
297.501
nif No. : FAH.M

دراسة وتحقيق

الدكتور

طه جابر فيّاض العلواني

القسم التحقيقي

الجزء الأول ق «١»

(الطبعة الأولى ١٣٩٩هـ-١٩٧٩م)

Suudi Arabistan

Türkiye Diyanet Vakfı
Kütüphanesi

Lafız (299-323)

24 OCAK 1996

الباب الثاني

في تقسيمِ الألفاظِ

وهو من وجهين :

التقسيمُ الأوّلُ

اللَّفظُ إمَّا أنْ تُعْتَبَرَ دَلالَتُهُ بالنسبةِ إلى تمامِ مُسَمَّاهُ .

أو بالنسبة الى مَا يكونُ داخلاً [1] في المُسَمَّى - من حيثُ هُوَ كذلكَ ؛

أوْ [2] بالنسبةِ إلى ما يكونُ خارجاً عن المُسمَّى من حيثُ هوَ كذلِكَ .

فالأوَّلُ [3] هُوَ : « المطابقةُ » .

والثاني : « التضمُّنُ » .

والثالثُ : « الالتزامُ » .

تنبيهـات :

الأوَّلُ : الدلالةُ [4] الوضعيَّة هي : « دلالةُ المطابقةِ » ؛ وأما الباقيتَانِ :

(١) لفظ ن : « دالا » ، وهو تصحيف .
(٢) لفظ آ : « واما » .
(٣) كذا في آ ، وفي غيرها : « والأول » .
(٤) في آ زيادة : « الأصلية » .

Lafir (200-261)

جميع الحقوق محفوظة

الطبعة الأولى
١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م

24 OCAK 1996

مؤسسة الرسالة بيروت - شارع سوريا - بناية صمدي وصالحة
هاتف ٣١٩٠٣٩ - ٢٤١٦٩٢ - ص.ب ٧٤٦٠ برقيا، بيوسران

«الفصل الثاني»
في تقسيم الألفاظ

دلالة اللفظ على تمام مسمّاه هي المطابقة. وعلى جزئه التضمّن. وعلى لازمه الالتزام وليعتبر في الكل كونه كذلك احترازاً عن اللفظ المشترك بين الشيء وجزئه أو لازمه وفي الالتزام اللزوم الذهني إذ لا فهم دونه. لا الخارجي لحصول الفهم دونه كما في الصدين والاستدلال بتلازم[١] الجوهر والعرض. وعدم استعمال لفظ أحدهما في الآخر ضعيف[٢] إذ دلالة اللفظ غير استعماله، ولأنه استدلال بانتفاء الشيء ومع تحقّق غيره على عدم اعتبار الغير. والدّال بالمطابقة مفرد إن لم يدل جزء منه على شيء حين هو جزؤه، ومركب إن دلّ[٣] جزء منه كذلك وما يدل جزء منه دون جزء غير موجود[٤].

والمفرد جزئي أن منع نفس تصور معناه من الشركة، وكلّي إن لم يمنع وهو إن دلّ على تمام الماهية كان مقولاً في جواب ما هو؟ بحسب الشركة والخصوصية إن صلح لذلك حالتي الجمع والإفراد بالسؤال كالنوع بالنسبة إلى أفراده. وبحسب الشركة فقط إن صلح له[٥] حالة الجمع فقط كالجنس بالنسبة إلى أنواعه. وبحسب الخصوصية فقط إن صلح له[٥] حالة الإفراد فقط كالحدّ بالنسبة إلى محدوده.

(١) وفي «أ، ب» تلازم.
(٢) هذا التضعيف من القاضي الأرموي.
(٣) وفي «ب، د» كل جزء.
(٤) عدم وجوده راجع لكون أحد الجزئين مستعمل والآخر مهمل وهو غير مفيد ولا واقع.
(٥) سقط من «جـ» له من الموضعين.

Türkiye Diyanet Vakfı
Kütüphanesi
İslâm Ansiklopedisi

التحصيل من المحصول

تأليف
سراج الدين محمود بن أبي بكر الأرموي
المتوفى سنة ٦٨٢هـ

دراسة وتحقيق

الدكتور عبد الحميد علي أبو زنيد

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi
Kayıt No : 8813-1
Tasnif No. : 297.501 SIR. T

الجزء الأول

مؤسسة الرسالة

وإن دلّ على جزء الماهية فإن لم يكن مشتركاً بينها وبين ماهية ما غيرها كان فصلاً قريباً. وإن كان تمام المشترك كان جنساً قريباً أو بعيداً. وإن لم يكن تمام المشترك كان بعضاً منه مساوياً له دفعاً للتسلسل. وكان[١] فصلاً بعيداً لصلاحيته لتمييز الماهية. عن شيء ما في ذاته. ولو فسر الفصل بتمام المميز لم يكن حصر[٢] الجزء في الجنس والفصل والأجناس تنتهي في الارتقاء إلى ما لا جنس فوقه وهو جنس الأجناس. والأنواع في النزول إلى ما لا نوع تحته وهو نوع الأنواع.

وإن دلّ على[٣] الخارج عن الماهية فهو إما لازم لها أو لشخصيتها بوسط وهو المقرون بقولنا «لأنه» حين قال لأنه كذا. أو بغير وسط. وإما غير لازم بوطء زواله أولاً. وأيضاً الخارج خاصة إن اختص بالماهية وإلا فعرض عام[٤].

وأيضاً المفرد إن لم[٥] يستقل بالمفهومية فهو الحرف. وإن استقل ودلّ على زمان معين لمعناه فهو الفعل. وإلا فهو الاسم. فإن كان مسمّاه جزئياً مضمراً فهو المضمر وإن كان مظهراً فهو العَلَم. وإن كان كلياً هو نفس الماهية فهو اسم الجنس عند النحاة. وإن كان موصوفية أمر ما بصفةٍ فهو المشتق. ثم حصول الكلي بإن كان في بعض تلك المواضع أولى أو أقدم فهو المشكك[٦] وإلا فهو المتواطىء وأيضاً المفرد إن وافقه غيره في معناه

(١) وفي «ب» (فكان).
(٢) وفي «ب» (لم يكن حصر الجزء).
(٣) سقط من «ب» على.
(٤) العرض العام: كلي مقول على أفراد حقيقيةٍ واحدة وغيرها قولاً عرضياً.
فقولنا «وغيرها» يخرج النوع والفصل والخاصة لأنها لا تُقال إلا عن حقيقة واحدة فقط.
وبقولنا: قولاً عرضياً يخرج الجنس لأنه قول ذاتي (تعريفات الجرجاني ص ١٢٩).
(٥) وفي «ب» «لا» بدل «لم».
(٦) المشكك: هو الكلي الذي لم يتساو صدقه على أفراده بل كان حصوله في بعضها أولى أو أقدم أو أشد من البعض الآخر كالوجود فإنه في الواجب أولى وأقدم وأشد في الممكن (تعريفات الجرجاني: ص ١٩٢).

دشتی، سیّدمحمود

۵۹۲۱- *قرآن کریم و مسأله استعمال لفظ در بیش از یک معنا*، مقطع دکتری، دانشگاه: تربیت مدرس، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، ۳۷۱ص، فارسی، منابع: ۳۶۱-۳۷۱ و به صورت زیرنویس، استاد راهنما: آذرتاش آذرنوش؛ استاد مشاور: محمّدهادی معرفت؛ محمّدجعفر نکونام.

کد پارسا: P۱۳۵۹۹

استعمال لفظ در بیش از یک معنا

نگاهی فقهی، اصولی و قرآنی و ادبی به حوزه **استعمال لفظ** در بیش از یک **معنا** و بررسی آثار **تفسیری** و ادبی آن است. نویسنده در فصول مختلف این رساله سعی دارد تا تأثیر ویژگی‌های گوینده سخن در نوع سخن او، تأثیر ویژگی‌های شنونده در نوع سخن گوینده، تأثیر تاریخ و جغرافیای قرآن بر استعمال لفظ در بیش از معنای واحد و همچنین معیار تعدد معنا در استعمال لفظ واحد را مورد تحقیق قرار دهد. وی ضمن آنکه نزاع اصولیان در بیشتر مباحث استعمال مربوط به استعمال لفظ در بیش از یک معنا را نزاعی لفظی دانسته، این امر را کم و بیش مورد پذیرش مفسران قرآنی شمرده است. او دو ملاک کلی برای جواز استعمال لفظ در بیش از یک معنا ارائه می‌دهد: نخست عدم ناسازگاری معانی متعدد لفظ با نصوص آیات محکم و دیگری عدم ناسازگاری لفظ واحد با روایات قطعی معصومان(ع).

ŠUKRIJA (HUSEJN) RAMIĆ, LANGUAGE AND THE INTERPRETATION OF ISLAMIC LAW, CAMBRIDGE 2003. pp. 65-66 .İSAM 143121.

78. *Ṣarīḥ* includes the explicit meaning (*ʿibarāt al-naṣṣ*) mentioned by the Ḥanafīs.

79. From this division it appears that *ghayr al-ṣarīḥ* includes two types of indications mentioned by the Ḥanafīs: alluded meaning and required meaning.

80. Abū Zahrah stated that the fourfold Ḥanafī division of *dalālāt* can be classified under *dalālat al-manṭūq* (Abū Zahrah, *Uṣūl al-Fiqh*, p. 116). However, it would be more accurate to say that some of them are derived from *mafhūm* – such as the inferred meaning (*dalālat al-naṣṣ*) – and *mafhūm* is derived from *manṭūq*.

25 NİSAN 2008
SONRA GELEN DOKÜMAN
Lafiz

PART II

Clarity and Ambiguity in Words
(*al-Wuḍūḥ wa'l-Ibhām fī'l-Alfāẓ*)

11 MART 1994 Israel Oriental Studies, c. XI, Leiden, 1991, s. 47-55.

shaping an original *ṣūra* for a *ma'nā* used by the latter. The later poet reveals his talent by his style, the product of a higher level of *naẓm* and *tartīb*. In the case of *iḥtiḏā'*, the later poet demonstrates originality in his *ma'nā* (imagination) but admits the influence of another poet in his own style, that is, in his shaping of the *ṣūra*. In both of these relationships, the talent shown by the later poet is unquestioned, and since 'Abd al-Qāhir does not in any way refer to them as *sariqa*, we may, perhaps, classify them as cases of influence.

We find no attempt to define the degree of influence in these two relationships, perhaps indicating that they were considered of equal standing. Present-day thinking on the question could accept such positions, since the problem of influence, as pointed out by Claudio Guillén, is important only for understanding the creative process, not for evaluating the quality of the literary work.[33] Such an understanding of 'Abd al-Qāhir's position would seem to accord with the general tenor of his discussion. Succinctly stated, his aim was to acknowledge more explicitly that influence and originality are not mutually exclusive and that talent can be demonstrated and recognized even in a system of poetical values that leaves very little room for originality. This stood in contrast to the attitude shared by the majority of critics that — while forced to "dance within his chains," to use Regis Blachère's expression[34] — the Arab poet should be roundly criticized for every indication that he was influenced by another poet. Indeed, the severity of the criticism often gives the impression that in the classical era all were copying each other.[35] To the present-day observer the bind in which the poet found himself is indeed glaring. It was, on the one hand, a condition that he memorize hundreds of poems before he could even attempt to write one of his own.[36] On the other hand, the rigidity shown in the treatment of theft might well have eliminated all room for original writing.

To avoid such a paralyzing situation the critics had to resort to all kinds of mitigating rules. These are readily found in the theoretical works preceding the era of the great compilators (al-Sakkākī, al-Qazwīnī, al-Taftazānī). But as mentioned earlier, theoretical leniency is hardly reflected in works of practical criticism; and in any case, the conceptual framework within which the phenomenon of influence was considered was very restrictive indeed. 'Abd al-Qāhir's system is a serious effort to untangle the difficulties, and the premises upon which it is based reveal a marked difference between himself and most of the other critics. Whether he represents a solitary effort to break out of the prevailing restrictive system or a whole school of thought remains for further investigation.

[33] Guillén, "Aesthetics," p. 39.
[34] R. Blachère, *Histoire de la littérature arabe* (Paris 1964), p. 382.
[35] Von Grunebaum, "Plagiarism," p. 234.
[36] Cantarino, *Arabic Poetics*, p. 56.

120015 LAFIZ

LAFẒ IN CLASSICAL POETRY

KHALIL ATHAMINA

Lafẓ ("form") in Arabic poetry occupies considerable space in critical works that have reached us.[1] Through the critics' treatment of this issue, we may easily identify two distinct trends. The first trend is based on the narrow meaning of the term, whereas the second is based on its wider and more comprehensive significance. Anyone accepting this division must take into consideration the chronological element that was responsible for this discrepancy between the conceptions. If we accept the view that regards Ibn Qutayba (d. A.H. 276) as the first to make disciplinary distinctions in his critical remarks,[2] then we shall realize the difference between his perspective of *lafẓ* and that of 'Abd al-Qāhir al-Ǧurǧānī (d. A.H. 471). Whereas Ibn Qutayba considers *lafẓ* as a single word and judges it according to its narrow and simple meaning,[3] 'Abd al-Qāhir al-Ǧurǧānī, two hundred years later, views it in a broader framework, according to its function and its harmony within the context of the poetic phrase.[4]

This perception of Ibn Qutayba stems from his understanding of poetry, which for him originates as a mere idea in the mind of the poet, who then crystallizes it in prosal form and subsequently transforms it into rhymed speech to become verse.[5] This is why he disapproves of the verses of Kuṯayyir 'Azza that describe the departure of pilgrims from Minā after completing their rituals. Ibn Qutayba probed these verses for meaning by paraphrasing them.[6] Yet, with the development of the poetical perspective among critics who followed Ibn Qutayba, the same verses of Kuṯayyir won praise and appreciation and were repeatedly quoted by al-Ǧurǧānī.[7]

[1] Primary critical notes ascribed to al-Aṣma'ī, Abū 'Ubayda, and Ibn al-A'rābī were quoted by Ṯa'lab and al-Ǧumaḥī. In the third century A.H., al-Ǧāḥiẓ had contributed to develop the critical issue, as seen in his two major works, *al-Ḥayawān* and *al-Bayān wa-l-tabyīn*. In the later third century, Ibn Qutayba referred to the *lafẓ* issue as a basic element in poetry. Later generations of critics stepped forward to prescribe laws for Arabic poetry and to put it into a methodical framework, e.g., Qudāma b. Ǧa'far, Ibn Ṭabāṭabā', al-Ǧurǧānī, al-Āmidī, Abū Hilāl al-'Askarī, Ibn Rašīq, Ibn al-Aṯīr, and al-Hafāǧī. About the chronological order of critical works, see Aḥmad Amīn, pp. 441ff.
[2] al-Maqdisī, pp. 5–6.
[3] 'Abd al-'Āl, p. 232.
[4] al-Ǧurǧānī, p. 36. (See M. Peled's paper in this volume.)
[5] Ibn Qutayba, p. 7.
[6] In the course of his arguing about these verses, Ibn Qutayba says that you will never find any valuable meaning in them. See ibid., p. 8.
[7] al-Ǧurǧānī quotes some of the critical notes referring to these verses, which praised them highly; see al-Ǧurǧānī, p. 21.

(د. ستو)
خليفة بابكر الحسن
رئيس قسم الشريعة بكلية القانون
بجامعة الخرطوم (سابقا)
استاذ مساعد بكلية الشريعة والقانون
بجامعة الامارات العربية المتحدة

مناهج الأصوليين

في طرق دلالات الألفاظ على الأحكام

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Ansiklopedisi
Kütüphanesi

Kayıt No. :	10041
Tasnif No. :	297.501 HAS.M

Lafız

13 SUBAT 1996

الناشر
مكتبة وهبة
١٤ شارع الجمهورية - عابدين
القاهرة ت : ٣٩١٧٤٧٠

١٩١٩-١٤٠٩

مجلة المجمع العلمي العراقي

LAF2

الدكتور حاتم صالح الضامن (تحقيق)
سيم الالحاظ في وهم الالفاظ (لابن الحنبلي المتوفى سنة ٩٧١ هـ) ٢٧٧

الجزء الاول المجلد الخامس والثلاثون

ربيع الثاني ١٤٠٤ هـ
كانون الثاني ١٩٨٤ م

العموم ودلالته بين القطعية والظنية

دراسة أصولية مقارنة

10 OCAK 1996

Lafız

الدكتورة نادية محمد شريف العمري

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Araştırmaları ... Merkezi
Kütüphanesi
Demirbaş No: 28466
Tasnif No: 297.501
ÖME.A

هجر
للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان

١٩٨٧-١٤٠٧

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Araştırmaları Merkezi
Kütüphanesi

من الأسس البيانية لأصول الفقه

دلالة الألفاظ

عند الأصوليين

دراسة بيانية ناقدة

تأليف

الدكتور محمود توفيق محمد سعد

كلية اللغة العربية ـ جامعة الأزهر

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Araştırmaları Merkezi
Kütüphanesi
Demirbaş No: 28228
Tasnif No: 297.501 SAD.D

الطبعة الأولى

١٤٠٧هـ ـ ١٩٨٧م

مطبعة الأمانة

٣ شارع جزيرة بدران شبرا - مصر

10 OCAK 1996

Lefız

s.257-282. IRCICA.

(1413/1993) Cezayir

المصادر والمراجع	المؤلف	الطبعة والناشر
1 - أحكام القرآن	أبوبكر أحمد بن علي الرازي الجصاص	دار الكتاب العربي بيروت
2 - أحكام القرآن	أبوبكر محمد بن عبدالله المعروف بابن العربي	دار الكتب العلمية لبنان
3 - أنوار التنزيل وأسرار التأويل	البيضاوي	ط مصطفى البابي القاهرة
4 - الاتقان في علوم القرآن	السيوطي	ط مصطفى الحلبي القاهرة
5 - الأشباه والنظائر	الثعالبي	مخطوطة بمعهد المخطوطات رقم52
6 - الأشباه والنظائر	مقاتل بن سليمان	الهيئة المصرية العامة القاهرة
7 - بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة	السيوطي	ط دار المعرفة بيروت
8 - البرهان في علوم القرآن	الزركشي	ط 2 دار إحياء الكتب القاهرة
9 - تفسير البحر المحيط	أبوحيان الأندلسي	دارالفكر للطباعة والنشروالتوزيع
10 - جامع البيان في تأويل آي القرآن	ابن جرير الطبري	تحقيق أحمدشاكر ط دار المعارف
11 - الجامع لأحكام القرآن	القرطبي	ط دار إحياء التراث بيروت
12 - روح المعاني	شهاب الدين الألوسي	ط دار إحياء التراث بيروت
13 - القاموس المحيط	الفيروز آبادي	دار الجيل بيروت
14 - كشف السرائر في معنى الوجوه والنظائر	ابن العماد تحقيق فؤاد عبدالمنعم	ط مؤسسة الشباب الإسكندرية
15 - كشف الظنون	حاجي خليفة	دار الفكر
16 - لسان العرب	ابن منظور	دار صادر بيروت
17 - ما اتفق لفظه واختلف معناه من القرآن المجيد	المبرد	الطبعة السلفية الهند
18 - المفردات في غريب القرآن	الراغب الأصفهاني	دار المعارف بيروت
19 - نزهة الأعين النواظر في علم الوجوه والنظائر	ابن الجوزي	دار المعارف العثمانية
20 - الوجوه والنظائر في القرآن الكريم	الدامغاني	دار العلم للملايين بيروت
21 - الوجوه والنظائر في القرآن الكريم	هارون بن موسى	مخطوطة محققة بجامعة الملك سعود

28 TEMMUZ 1997
MADDE YAYIMLANDIKTAN SONRA BİLİM DOKÜMAN

1. Lafiz
2. Mana (130304)
3. Cahiz
4. Abdülkahir el-Cürcani

قضية اللفظ والمعنى من الجاحظ إلى عبد القاهر الجرجاني

د. عبد القادر هني
معهد اللغة والأدب العربي جامعة الجزائر

إن ما ينبغي التنبيه إليه بادئ ذي بدء هو أن قضية اللفظ والمعنى ليست من القضايا التي شغلت النقاد العرب وحدهم، بل يمكن القول دون مبالغة إنها شغلت الناقدين في جميع الآداب، لكن ما لابد من تقريره في هذا المساق هو أن هذه المسألة، تعد من كبريات قضايا النقد العربي القديم التي أسالت كثيرا من الحبر، واستهلكت في معالجتها كثير من الجهود دون أن يتوصل فيها إلى رأي موحد وحاسم، فظل الاختلاف بشأنها قائما ردحا طويلا من الزمن وما يزال الحديث عنها يعود إلى الظهور من حين إلى آخر حتى في عصرنا هذا.

ولعل أول سؤال يتبادر إلى الذهن عند العودة إلى الحديث عن هذه المشكلة هو متى بدأ الاهتمام بها؟

يربط الدارسون عادة بداية الكلام على اللفظ والمعنى بما عرفه القرن الثاني الهجري من صراع عنيف حول المسائل الإعتقادية التي قادتهم إلى إثارة قضية الإعجاز القرآني وبحث عناصرها، ونحن إذا كنا لانتجاهل أثر قضية الإعجاز في بحث مسألة اللفظ والمعنى بحثا عميقا، فإن ما نعتقده هو أن الاهتمام بالعلاقة بين هذين العنصرين في الأدب - وفي الشعر خاصة - يرتفع إلى أبعد من القرن الثاني بمدة فسيحة؛ ذلك لأننا نجد في النقد الجاهلي نفسه ضربا من العناية بها كما هو الحال في النقد الذي وجهه طرفة بن العبد إلى المسيب بن علس حين سمع قوله:

وقد أتناسى الهم عند احتضاره
بناج عليه الصيعرية مكدم

domination of the Armenian Bagrat (Pakrad), brother of Gogh Vasil, before being taken by the Franks *ca.* 1114-15, who included it within the County of Edessa. It became the seat of a Latin bishopric, and had also a Jacobite one till at least 1042.

It was taken and destroyed by Nūr al-Dīn b. Zangī in 1150, but *ca.* 1165-6 ceded to the Armenian prince Mleh. In the 7th/13th century, Ḳūrus, coming within the territories of Aleppo, was ruinous but still gave its name to a district whose agricultural revenues formed an *iḳṭāʿ* [*q.v.*] supporting 40 cavalrymen.

Bibliography: Ibn Shaddād, *Aʿlāḳ*, ed. and tr. A.-M. Eddé, in *BEO*, xxxii-xxxiii (1980-1), and eadem, *Description de la Syrie du Nord*, Damascus 1984, index; Ibn al-ʿAdīm, *Bughya*, ed. S. Zakkār, Damascus 1988, i, 263; G. Le Strange, *Palestine under the Moslems*, London 1890, 489; *PW*, art. Kurros (E. Honigmann); Cl. Cahen, *La Syrie du Nord*, Paris 1940, index; Canard, *H'amdanides*, Algiers 1951, 231; J. Sourdel-Thomine, *Notes sur la cénotaphe de Qūrus (Cyrrhus)*, in *AAS*, ii (1952), 134-6; E. Frézouls, *Recherches sur la ville de Cyrrhus*, in *ibid.*, iv-v (1954-5); N. Elisséeff, *Nūr al-Dīn*, Damascus 1967, i, 184-5; Th. Bianquis, *Damas et Syrie sous la domination fāṭimide*, Damascus 1989, ii, 474; Eddé, *La principauté ayyoubide d'Alep*, Stuttgart 1999, index.

(Anne-Marie Eddé)

ḲUWAYḲ, Nahr, the name given by the Arabs to the ancient Chalos river in northern Syria. This stream, whose valley makes a shallow notch in the plateau of the Aleppo region, rises at the foot of the last outliers of the Taurus, to the east of al-Rāwandān [*q.v.*] in present-day Turkey. Fed by various springs, notably in the ʿAzāz region, it skirts Aleppo to the west, and to the south of this city receives the waters of the Blessed Spring (al-ʿAyn al-Mubāraka). After a course of some 110 km/70 miles, it peters out in the vicinity of Ḳinnasrīn [*q.v.*] in a swampy depression called al-Matḵh.

This river, with an average flow of waters which is very feeble, enabled several mills up stream and below stream of Aleppo to turn, and it irrigated gardens to the north and west of the capital. Occasionally there were significant floodings from melting snows or violent rains, but it dried up in summer through absence of rainfall and because the villagers upstream used the little water which it carried for irrigating their fields.

In the mid-4th/10th century, the Ḥamdānid Sayf al-Dawla [*q.v.*] diverted the river so that it might flow through the palace he had had built in one of the western suburbs of Aleppo. At the beginning of the 8th/14th century, a canal was dug to carry part of the waters of the Sādjūr into the Ḳuwayḳ and thereby increase the latter's flow, but these works were destroyed by an earthquake in 1544, restored in 1644, but definitively abandoned in 1723.

Bibliography: Yāḳūt, *Buldān*, ed. Beirut, iv, 417; Ibn al-ʿAdīm, *Bughya*, ed. S. Zakkār, Damascus 1988, i, 347-56; Ibn Shaddād, *Aʿlāḳ*, ed. D. Sourdel, Damascus 1953, 138-43; Sibṭ Ibn al-ʿAdjamī, tr. J. Sauvaget, *Les trésors d'or*, Beirut 1950, 175-7; G. Le Strange, *Palestine under the Moslems*, London 1890, 61; S. Mazloum, *L'ancienne canalisation d'eau d'Alep*, Damascus 1936, 8-9; Sauvaget, *Alep*, Paris 1951, index; N. Elisséeff, *Nūr al-Dīn*, Damascus 1967, i, 178-82; H. Gaube and E. Wirth, *Aleppo*, Wiesbaden 1984, index.

(Anne-Marie Eddé)

ḲUZMĀN, Banū, a family of literary men of al-Andalus and connected with the city of Cordova. The name Ḳuzmān (Span. *Guzmán*, a personal name of Germanic origin) suggests an Iberian or Romance origin. As well as the most famous member of the family, the author of *zadjal*s Ibn Ḳuzmān [*q.v.*], there are four other interesting members.

1. Abu 'l-Aṣbagh ʿĪsā b. ʿAbd al-Malik, poet and littérateur (4th/10th century), appointed by al-Manṣūr Ibn Abī ʿĀmir [*q.v.*] tutor of the young Hishām II al-Muʾayyad [*q.v.*] proclaimed caliph in Cordova in 366/976.

2. Abū Bakr Muḥammad b. ʿAbd al-Malik b. ʿUbayd Allāh (d. 508/1114), called al-Akbar "the eldest" in order to distinguish him from his nephew Ibn Ḳuzmān al-Aṣghar "the youngest" [*q.v.*], a famous poet, and secretary to the vizier of the Afṭasid prince Abū Ḥafṣ ʿUmar al-Mutawakkil [*q.v.*] of Badajoz, a colleague of Ibn ʿAbdūn [*q.v.*] and of Abū Bakr Ibn al-Ḳabṭūrnuh [see ḲABṬŪRNUH, BANU 'L-, in Suppl.]. After the advent of the Almoravids, nothing more is known of him.

3. Abū Marwān ʿAbd al-Raḥmān (479-593/1086 or 1087-1169), son of 2., a famous *faḳīh* and jurist, and one of the last traditionists of al-Andalus. He functioned as a *ḳāḍī*.

4. Abu 'l-Ḥusayn ʿUbayd Allāh (*ca.* 518-93/*ca.* 1124 to 1196-7), son of 3., poet, jurist and *ḳāḍī* in various districts of the province of Cordova.

Other possible members of the family are mentioned in Lévi-Provençal's article, see *Bibl.*

Bibliography: A genealogical tree in Ibn al-Abbār, no. 1517; Ḍabbī, *Bughyat al-multamis*, Cairo and Beirut 1989, nos. 992, 1151; Ibn Saʿīd, *Mughrib*, i, 99, 210; Ibn Bassām, *Dhakhīra*, ed. Iḥsān ʿAbbās, 8 vols. Beirut 1989, i/2, 774-86; Ibn Bashkuwāl, *Ṣila*, Cairo 1966, nos. 757, 1255; Ibn Khāḳān, *Ḳalāʾid*, ed. M.Ṭ. Ibn ʿĀshūr, Tunis 1990, 451-2; E. Lévi-Provençal, *Du nouveau sur Ibn Ḳuzmān*, in *And.*, ix (1944), 347-69; E. Garcia Gómez, *Todo Ben Quzmán*, Madrid 1972, ii, 889-99.

(I. Ferrando)

L

LAFẒ (A.), lit: "to spit out" (see *WbKAS*, letter L, ii/2, 989).

1. In grammar.

Here it denotes primarily the actual expression of a sound or series of sounds, hence "articulation" and, more broadly, the resulting "linguistic form". It has always been distinct from *ṣawt* "[individual] sound" (cf. Troupeau, *ṣ-w-t*, and see Bakalla, 39 ff. and 49 ff., for its use in Ibn Djinnī (d. 392/1002 [*q.v.*]), which provides the base for the modern Arabic terms for phonetics, *ʿilm al-aṣwāt*, and phonology, *ʿilm waẓāʾif al-aṣwāt* (and note also the neologism *ṣawtiyya* [*q.v.*] for

tion in Malawi, in *JIMMA*, xii/1 (1991), 127-34; Thorold, *Metamorphoses of the Yao Muslims*, in L. Brenner (ed.), *Muslim identity and social change in sub-Saharan Africa*, London 1993, 79-90; idem, *The Muslim population in Malawi*, in *Al-ʿIlm*, xiii (1993), 71-6; idem, *The politics of mysticism. Sufism and Yao identity in Southern Malawi*, in *Jnal. of Contemporary African Studies*, xv (1997), 107-17.

(S. VON SICARD)

MALFŪẒĀT (A.), literally "utterances", in Ṣūfī parlance denotes the conversations of a mystic teacher.

Though some compilations of Ṣūfī utterances were made earlier in other lands, e.g. the *Ḥālāt wa-sukhanān-i Shaykh Abū Saʿīd* (Rieu, i, 342b ii) and *Asrār al-tawḥīd* (ed. Aḥmad Bahmanyār, Tehran 1934) [see ABŪ SAʿĪD B. ABI ʾL-KHAYR], it was Ḥasan Sidjzī of Dilhī who gave it a definite literary form. In 707/1307 he decided to write a summary of what he heard from his spiritual mentor, Shaykh Niẓām al-Dīn Awliyāʾ [*q.v.*], and completed it under the rubric, *Fawāʾid al-fuʾād* (Lucknow 1302). It marked the beginning of a new type of mystical literature, known as *malfūẓāt* (sing. *malfūẓ*). A few years later, in 711/1312, Sulṭān Bahāʾ al-Dīn Walad [*q.v.*], son of the famous Mawlānā Djalāl al-Dīn Rūmī [*q.v.*], completed a record of his father's utterances under the title *Fīhi-ma-fihi* (ed. ʿAbd al-Mādjid, Aʿẓamgarh 1928). But Bahāʾ al-Dīn prepared this record on the basis of memory, some 39 years after the death of his father, without reference to dates on which specific discussions took place. Ḥasan Sidjzī gave dates of every discourse and referred to the queries and quests of the audience. Bahāʾ al-Dīn perhaps aimed at providing a philosophic basis for the *mathnawī*; Ḥasan presented through the conversations of his *Shaykh* the accumulated wisdom of the mystical creed with reference to specific problems of the people. Ḥasan's example inspired saints of different mystical orders, and a considerable *malfūẓ* literature appeared in India from Učč to Manēr and from Dihlī to Deogīr.

The new genre of mystical literature developed mainly in India, but some collections of Ṣūfī utterances were prepared elsewhere also, e.g. the *Nūr al-ʿulūm*, utterances of Shaykh Abu 'l Ḥasan Khirḳānī (ed. E. Berthels, Leningrad 1929), *Malfuẓāt-i Naǧm al-Dīn Kubrā* (ms. As. Soc. of Bengal 1250-3), *Mastūrāt* (discourses of Sayyid ʿAlī Hamadānī, ms. I.O. 1850) and *Anīs al-ṭālibīn* (conversations of Khʷādjā Bahāʾ al-Dīn Nakshband, Lahore 1323).

Several disciples of Shaykh Niẓām al-Dīn Awliyāʾ emulated Ḥasan in compiling conversations of the Shaykh, e.g. *Anwār al-maǧālis, Tuḥfat al-abrār wa-karāmāt al-akhyār, Ḥasrat-nāma* and *Durar-i niẓāmī*. Except the last one (ms. Buhar 183 and Salārdjang Museum, Ḥaydarābād) all are no longer extant. Conversations of Shaykh Burhān al-Dīn Gharīb, a *khalīfa* of Shaykh Niẓām al-Dīn Awliyāʾ, were compiled in the Deccan under the titles *Aḥsan al-aḳwāl* (ms. ʿUthmāniyya, Ḥaydarābād 478 and 1479), *Nafāʾis al-anfās* (ms. Nadwat al-ʿUlamāʾ, Lucknow), *Shamāʾil al-atḳiyā* (lith. Ḥaydarābād 1347), etc. In Dihlī, Ḥamīd Ḳalandar compiled his *Khayr al-maǧālis* (ed. K.A. Nizami, ʿAlīgarh 1959), which contains conversations of Shaykh Naṣīr al-Dīn Čirāgh, chief *khalīfa* of Shaykh Niẓām al-Dīn Awliyāʾ. In Nāgawr [*q.v.*] the conversations of Shaykh Ḥamīd al-Dīn Ṣūfī Nāgawrī were compiled in *Surūr al-ṣudūr* (ms. Ḥabīb Gandj, ʿAlīgarh). The Firdawsī saints produced *Maʿdin al-maʿānī* (2 vols. lith. Bihār 1301-3/1884-6). *Mukhkh al-maʿānī* (lith. Agra 1321/1903-4), *Rāḥat al-ḳulūb* (lith. Agra) and a few other works containing the conversations of Shaykh Sharaf al-Dīn Yaḥyā Manērī. Several saints of the Suhrawardī *silsila* produced conversations of their spiritual teachers. The conversations of Sayyid Djalāl al-Dīn Bukhārī were compiled under the titles *Sirādj al-hidāya* (ed. Ḳāḍī Sadjdjād Ḥusayn, Dihlī 1983), Djāmiʿ al-ʿulūm (ed. Ḳāḍī Sadjdjād Ḥusayn, Dihlī 1982), etc. Even the utterances of a *maǧdhūb* of ʿAlāʾ al-Dīn Khaldjī's period, Khʷādja Karak of Kara, were collected in *Asrār al-makhdūmīn* (lith. Fatḥpur-Haswa 1893).

The production of *malfūẓ* literature in India during the 8th/14th century synchronised with Shaykh Niẓām al-Dīn Awliyāʾ's decision to convert the mystical movement—hitherto confined to individual spiritual salvation—into a movement for mass spiritual culture (*Siyar al-awliyāʾ*, Dihlī, 346-7). This led to proliferation of *khānḳāhs* [*q.v.*] in South Asia and the adoption of local dialects for the communication of ideas (see ʿAbd al-Ḥaḳḳ, *The Sufis' work in the early development of Urdu language*, Awrangābād 1933). The *malfūẓ* literature differed from literature produced earlier in the form of mystical treatises which dealt with mystical thought or mystical litanies and lucubrations. The *malfūẓ* literature was intelligible to people at all levels and had a space-time context. Since the discussions contained in *malfūẓāt* took place before people belonging to different sections of society and referred to specific problems (see *Khayr al-maǧālis*, 83, 185, 240, etc.; *Maʿdin al-maʿānī*, 3), this literature has assumed great historiographical significance. It acts as a corrective to the impressions created by the court chroniclers who, nurtured as they were in Persian traditions, restricted the conspectus of history to courts and camps. This literature views the historical landscape from a different angle and fills a gap in historical knowledge by providing a glimpse into the life of the common man, his problems, his hopes and fears. For example, the economic worries of the masses during the time of Fīrūz Shāh Tughluḳ, and the efforts of the Ṣūfīs to reorient mystical thought to meet the situation created by the ideology of Ibn Taymiyya [*q.v.*], can be read in the *Khayr al-maǧālis*.

Malfūẓ literature continued to be produced in India all through the centuries. The conversations of Shaykh Aḥmad Maghribī of Khattū (*Tuḥfat al-maǧālis*, I.O. Persian Collection DP 979) give an insight into the economic and cultural efforts that preceded the foundation of the city of Aḥmadābād. The utterances of Gīsū Darāz [*q.v.*], *Djawāmiʿ al-kalim* (ed. Ḥāmid Ṣiddīḳī, Kānpūr 1356/1937-8), give a lively picture of mystical activity in the South.

Widespread interest in *malfūẓ* literature encouraged the production of some apocryphal collections, e.g. *Anīs al-arwāḥ* (lith. Dihlī 1312), *Dalīl al-ʿārifīn* (lith. Lucknow 1311/1893-4), *Fawāʾid al-sālikīn* (lith. Lucknow 1311/1893-4), *Asrār al-awliyāʾ* (lith. Kānpūr 1890), *Rāḥat al-ḳulūb* (lith. Lucknow 1311/1893-4), *Rāḥat al-muḥibbīn* (ms. personal collection), *Afḍal al-fawāʾid* (lith. Dihlī 1304/1886-7), *Miftāḥ al-ʿāshiḳīn* (lith. Dihlī 1309/1891-2), etc. Critical scholarship has rejected this literature as spurious. The use of the term *malfūẓāt* for the apocryphal memoirs of Tīmūr is the solitary example of the application of the term to politcal literature.

The *malfūẓ* literature produced during the 9th/15th and 10th/16th centuries contains valuable information about the social, religious and literary activities of the people in the period preceding and following the foundation of the Mughal Empire. Particular reference may be made to the *Anwār al-ʿuyūn*, conversations of Shaykh Aḥmad ʿAbd al-Ḥaḳḳ (lith. ʿAlīgarh 1905), *Latāʾif-i Ḳuddūsī*, conversations of Shaykh ʿAbd

سربرستی: حسان انوشه , فرهنگنامه ادبیٔ فارسی: دانشنامه ادب فارسی, اصطلاحات, موضوعات و مضامین ادب فارسی , مج ۲, ۱۳۸۱\۲۰۰۲ تهران. ISAM 137597

پس از ورود رآلیسم به ایران، در آثار فارسی رخ نمود. از جملهٔ مکتب‌های ادبی، به کلاسیسیسم*، ناتورالیسم*، اکسپرسیونیسم*، امپرسیونیسم* و پارناسیسم* می‌توان اشاره کرد.

منابع: فرهنگ فارسی،زیر«مکتب»؛ لغت‌نامه ، زیر«مکتب»؛ مکتبهای ادبی ،رضا سید حسینی، نقد ادبی ، ۵۶۸/۲؛ واژه‌نامهٔ هنر شاعری ، ۲۵۰-۲۵۲.

قاسم‌نژاد

مکتب زیبایی‌باوری ← زیبایی‌گرایی

مکرّر ← تکرار

مکشوف (mak.šuf)، در لغت به معنی اندام برهنه کرده، و در اصطلاح عرُوض به رکنی گویند که تحت زحاف* کشف* قرار گیرد. بدین صورت که «تُ» از آخر مفعولاتُ حذف شود و به جای «مفعولا»ی باقی مانده «مفعولن» بگذارند.

منابع: شعر و شاعری در آثار خواجه‌نصیر، ۱۹۸؛ فرهنگ بلاغی- ادبی، ۱۰۸۷/۲؛ فرهنگ عروضی، ۱۴۲ - ۱۴۳؛ المعجم، ۵۸؛ واژه‌نامهٔ هنر شاعری، ۳۱۲.

صفوی

مکفوف (mak.fuf)، در لغت به معنی کورشده، و در اصطلاح عروض رکنی است که تحت زحاف* کف* قرار گیرد، بدین صورت که «ن» از آخر مفاعیلن یا فاعلاتن یا مستفعلن بیفتد و آن‌ها تبدیل به مفاعیلُ، فاعلاتُ و مستفعلُ شوند.

منابع: شعر و شاعری در آثار خواجه‌نصیر، ۱۹۸؛ عروض سیفی و قافیهٔ جامی، ۳۸؛ فرهنگ بلاغی -ادبی، ۱۰۸۷/۲؛ فرهنگ عروضی، ۹۲؛ المعجم، ۵۰؛ واژه‌نامهٔ هنر شاعری، ۲۱۳.

صفوی

مکنی ← کنایه

مکنی عنه ← کنایه

ملایم ← تلاؤم

ملطّفه (mo.lat.ta.fe)، در لغت به معنی نامهٔ خرد، نامهٔ خصوصی و کوچک،نامهٔ باریک، مختصر و موجز و در اصطلاح ،نامهٔ کوچکی که دارای پیامی کوتاه و دربردارندهٔ مطالبی مهم باشد. از آن‌جا که این واژه، هم‌ریشهٔ لطف، به معنی نرم ونازک، است، آن را مهرنامه نیز می‌خوانند. ملطفه در آغاز، به نامه‌های کوتاه و دوستانه اطلاق می‌شد، ولی به سبب کوتاهی و کوچکی، بعدها ویژهٔ اخبار و مأموریت‌های مخفی و سرّی گردید. «صاحب [ابن عباد] گفت که از کاشغر منهی [جاسوس] من نبشته بود که خاقان با فلان سپاه‌سلار سخنی گفت نتوانستم دانستن که چه گفت، مرا از آن دل تنگی، نان به گلو فرو نرفت... امروز ملاطفهٔ دیگر رسید که آن چه حدیث بود.» (قابوس‌نامه) ملطفه چندان کوچک است که آن را می‌توان در عصا جا داد. اعراب ،امروزه این واژه را مطلق به معنی نامه به کار می‌برند. جمع آن ملطفات/ ملاطفات است. این واژه را نخست، ابوالفضل بیهقی (-۴۷۰ق) در تاریخ بیهقی آورده است: «خان داند که بزرگان و ملوک روزگار که با یکدیگر دوستی به سربرند و راه مصلحت سپرند، وفاق و ملاطفات را پیوسته گرداند.»□ «التماس کرد تا آن ملطفات را به حضرت فرستم.» (تاریخ یمینی)□ «آیتگین سلیمانی که شحنهٔ بغداد بود بگریخت و به حلوان آمد و از خلیفه ملطفه‌ای بدو رسید فرموده که آن را به سلطان رساند.» (راحة‌الصدور)

منابع: تاریخ بیهقی ، به کوشش خطیب رهبر، ۶۴/۱؛ راحة‌الصدور ، ۱۰۸؛ سبک‌شناسی ، ۳۰۵/۲؛ فرهنگ فارسی ، زیر«ملطفه»؛ قابوس‌نامه ، به کوشش غلامحسین یوسفی، ۲۲۰؛ لغت‌نامه ، زیر«ملطفه» ؛واژه‌یاب ، زیر«ملطفه»؛ یادداشتهای قزوینی ، ۱۳۰/۷.

جوان

ملفوظات (mal.fu.zāt)/ سخنان/ اقوال/ قوائد/ارشادات/ اشارات، عنوان عمومی آثاری که هریک، مجموعهٔ سخنان و گفته‌هایی است که یکی از مشایخ و پیران صوفیه، در مجالس مریدان ایراد کرده و یکی از مریدان خاص وی، آن‌ها را گرد آورده است. ملفوظات از انواع نوشته‌های عرفانی - ادبی فارسی است و کمابیش، این مطالب را در بردارد: ۱- مسائل عرفانی و توضیحات آن‌ها برای استفادهٔ سالکان. ۲- برنامه‌های نمازها و دعاهایی که شیخ آن‌ها را برای سالکان قرار می‌دهد. ۳- اهمیت ذکر که مهم‌ترین اعمال سالکان است. ۴- توضیح عملی برخی

محمد حسن الشافعي، دليل الرسائل الجامعية، في كلية الشريعة والدراسات الإسلامية
بجامعة أم القرى - بمكة المكرمة
دمشق، الطبعة الأولى، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م

- KIYAS
- İCMA
- NESİH
- TERCİH
- TEARUZ
- MEFHUM
- LAFIZ
- İHTİLAFÜ'l-FUKAHA

٣ - ٣٠ - ١٤١

- SAHİBİ KAVLİ
- SEDD-İ ZERAİ
- İSTİHSAN

اسم الرسالة	:	أسباب أختلاف الفقهاء (ماجستير).
إعداد الطالب	:	سالم بن علي بن محمد الثقفي.
إشراف	:	الأستاذ شمس الدين عبد الحافظ محمد.
تاريخ الرسالة	:	١٣٩٢ هـ - ١٩٧٢ م.
مباحث الرسالة	:	تشمل الرسالة مقدمة وثلاثة أبواب وخاتمة.

ذكر في المقدمة أنه اختار البحث لكشف الغموض وإبطال الشبه التي تثار حول اختلاف الفقهاء المسلمين في فروع الفقه.

وفي الباب الأول: ذكر الاختلاف لعدم الاحاطة بالنصوص الشرعية، إذ يتم وصولها للبعض دون الآخر. وقد يكون الاختلاف لاختلاف طرق وصول الحديث. كجهالة أحد الرواة، أو اتهامه، أو سوء حفظه. ثم تحدث عن خبر الواحد إذا خالف ما جاء في القرآن أو خالف القياس، ثم تحدث عن فعل الرسول ﷺ المجرَّد عن القربة أو الإباحة.

وفي الباب الثاني: تحدث عن الاختلاف في فهم النصوص، وفي فهم دلالات الألفاظ، أو لخفاء اللفظ أو إشكاله، أو تشابه الألفاظ، وتحدث عن مفهوم المخالفة، مفهوم الصفة، العدد... الخ. ثم تحدث عن الاختلاف بسبب التعارض والترجيح، والاختلاف بسبب النسخ، أو دعوى النسخ، والاختلاف بسبب مصادمة الدليل

26 OCAK 1993

دائرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد دهم، تهران، ۱۳۸۰

هر برج، معادلی حرفی و به تبع آن، معادلی عددی در نظر می‌گرفته‌اند: حمل = ه؛ ثور = ا؛ جوزا = ب؛ سرطان = ج؛ اسد = د... تا حوت = ک.

۲. نماد و نمودار روز یکشنبه، بدین‌ترتیب که آغاز هفته را روز یکشنبه و پایان آن‌را روز شنبه قرار می‌دادند و برای هر روز حرفی از حروف ابجد را نماد و نشان می‌شمردند: یکشنبه = ا؛ دوشنبه = ب؛ سه‌شنبه = ج؛ چهارشنبه = د؛ پنج‌شنبه = ه؛ جمعه = و؛ شنبه = ز (نک: مصفی، ۳۳ـ۳۴).

دانش بیان: در دانش بیان از الف در دو حوزه بهره برده‌اند: ۱. در حوزهٔ کنایه و استعارهٔ مرکب، از الف تعبیرهایی کنایی و استعاری ساخته‌اند، مثلِ «الف بر خاک کشیدن» (= شرمنده شدن)؛ «الف بر سینه کشیدن» (= عزاداری کردن)؛ «الف تا یا را گفتن» (= به طور کامل شرح دادن) و نظایر آنها (وارسته، ۲۷ـ۲۸؛ گلچین معانی، ۴۷/۱؛ میرزانیا، ۷۵ـ۷۶). ۲. در حوزهٔ تشبیه، الف، مشبهٌ به است و مشبّه آن غالباً ۳ چیز است: انسان، جزئی از پیکر انسان (به‌ویژه قد و کمر)، و حالتی از حالات انسان مثل غم و اندوه: اول، تشبیه انسان به الف، وجه شبه، گاه صفتی است مثبت مثل راست کرداری: «همچو الف راست به عهد و وفا» (نظامی، ۱۳) و مثل عزت و سربلندی: «تا جدایی زین و آن بر سرنشینی چون الف» (خاقانی، ۳۲۵)؛ و گاه صفتی است منفی مثل اِفلاس: «هیچ نداری چو الف مفلسی» (نظامی، ۱۴۴) و مثل غرور و خود شیفتگی: «ای چو الف عاشق بالای خویش» (همانجا). دوم، در تشبیه جزئی از پیکر انسان به الف، غالباً قد و قامت با وجه شبه اعتدال و راستی به الف تشبیه می‌شود: «نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست» (حافظ، غزل ۳۱۷) و کمر با وجه شبه باریکی: «ترا میان الف است و الف ندارد هیچ» (عطار، ۳۶۹). سوم، تشبیه حالتی از حالات انسان به الف، تشبیه غم به الف با وجه شبه پایداری و ماندگاری درخور توجه است (جهان ملک خاتون، ۴۴۵؛ نک: مهدوی، ۱۲ـ۱۵):

تا غمت همچو الف در دل ما جا کرده
دل ما ترک هوای غم هر جا کرده

دانش کلام: در میان فرق کلامی، برخی از طرفداران تشبیه (= انسان انگاری خدا) الف را نماد و مشبهٌ به گامهای خدا دانسته‌اند. چنانکه مغیرة بن سعید عجلی، رئیس فرقهٔ مغیریه خدا را به نور تشبیه می‌کند و اندامهای او را به حروف؛ دو گام او را به الف مانند می‌کند و چشم او را به «ع» (اشعری، ۷).

دانش عرفان: الف در عرفان، هم تفسیری جهان‌شناسانه دارد و هم تفسیری معرفت شناسانه:

۱. نماد ذات حق: الف در معنای نماد ذات حق، اصطلاحی است جهان شناسانه، یعنی نمادی است که به وسیلهٔ آن به ذات احدیت اشاره می‌شود، یا به ذات حق از آن‌رو که حق آغاز چیزهاست و جهان هستی از او آغاز شده است (عبدالرزاق، ۲۴؛ جامی، ۶۹).

بر این اساس است که روزبهان بقلی الف را اصل قِدَم شمرده (ص ۶۰)، و از آن به نماد و مثال وحدانیت تفسیر و تعبیر کرده است (ص ۵۳۳).

۲. نماد ترک و تجرید: الف در نگرشی معرفت‌شناسانه، نماد ترک و تجرید به شمار آمده، و از این دیدگاه تفسیر شده است. نقطه نداشتن الف (ا) موجب شده است تا در تخیلات شاعرانه مفلس و بی‌چیز انگاشته شود و در تأملات عارفانه سالکی مجرد محسوب گردد که تعلقات دنیوی را ترک گفته، و بدون هرگونه چشم‌داشت روی از اغراض دنیوی و اخروی گردانیده است.

ابن عربی در *الفتوحات المکیه* به تفصیل در باب الف بحث کرده است. نخست، آن را همانند «ز»، و «ل» با آسمانهای هفتگانه پیوند داده، و ضمن ذکر این معنا که الف دارای طبایع چهارگانه است (۲۳۲/۱ـ۲۳۳)، از پدید آمدن الف از عناصر چهارگانه که خود نتیجهٔ حرکت افلاک هفتگانه‌اند، سخن گفته (۲۳۴/۱)، و آنگاه به تفصیل از معانی جهان‌شناسانه و معرفت شناسانهٔ الف بحث کرده است. چنانکه جایی از اختصاص حضرت الٰهیه به «الف»، «ز» و «ل» سخن در میان آورده (۲۳۷/۱)، و جایی به بازگشتن حقایق «الف»، «ز» و «ل» ــ که وابسته به حقند ــ به حقایق «ن» و «ص» و «ض» ــ که وابسته به عبدند ــ اشاره کرده است (۲۴۱/۱).

مآخذ: *آنندراج*، محمدپادشاه، تهران، ۱۳۶۳ش؛ ابن عربی، محیی‌الدین، *الفتوحات المکیة*، به کوشش عثمان یحیی، قاهره، ۱۴۰۵ق؛ اشعری، علی، *مقالات الاسلامیین*، به‌کوشش هلموت ریتر، ویسبادن، ۱۴۰۰ق/۱۹۸۰م؛ جامی، عبدالرحمان، *نقد النصوص*، تهران، ۱۳۵۶ش؛ جهان ملک خاتون، *دیوان کامل*، به کوشش پوراندخت کاشانی راد و کامل احمد نژاد، تهران، ۱۳۷۴ش؛ حافظ، *دیوان*، به کوشش محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، ۱۳۶۸ش؛ خاقانی شروانی، *دیوان*، به کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران، ۱۳۶۸ش؛ روزبهان بقلی، *شرح شطحیات*، به کوشش هانری کربن، تهران، ۱۳۴۴ش/۱۹۶۶م؛ صدری، مهدی، *حساب جمل در شعر فارسی و فرهنگ تعبیرات رمزی*، تهران، ۱۳۷۸ش؛ عبدالرزاق کاشی، *اصطلاحات الصوفیة*، به کوشش محمدکامل ابراهیم جعفر، قم، ۱۳۷۰ش؛ عطار نیشابوری، فریدالدین، *دیوان*، به کوشش سعید نفیسی، تهران، انتشارات سنایی؛ گلچین معانی، احمد، *فرهنگ اشعار صائب*، تهران، ۱۳۶۴ش؛ مصفی، ابوالفضل، *فرهنگ اصطلاحات نجومی*، تهران، ۱۳۶۶ش؛ معین، محمد، *فرهنگ فارسی*، تهران، ۱۳۴۲ش؛ مهدوی، ملیحه، «درآمدی بر تشبیهات حرفی»، *یگانه*، تهران، ۱۳۷۷ش، س ۳، شم ۹؛ میرزانیا، منصور، *فرهنگنامهٔ کنایه*، تهران، ۱۳۷۸ش؛ نظامی گنجوی، *مخزن الاسرار*، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۳ش؛ وارسته، امامعلی، *مصطلحات الشعراء*، تهران، ۱۳۶۴ش.

اصغر دادبه

الفاظ، عنوان بخشی از بدنهٔ اصلی اصول فقه که به عنوان مقدمه‌ای برای استنباط احکام شرع از ادله، به بررسی مباحث لفظی می‌پردازد. مبحث الفاظ در کتب اصول فقه همواره به عنوان بخش آغازین مطرح بوده، و چگونگی ارتباط آن با علم اصول و گنجیدن آن در تعریفهایی که از علم اصول ارائه شده، مورد بحث بوده است. با وجود تأخری که احساس می‌شود مباحث الفاظ از نظر رتبه نسبت به مباحث ادله داشته، و تنها به عنوان یک ضرورت به دانش اصول افزوده شده است، در نگاه تاریخی مباحث الفاظ از کهن‌ترین مباحث علم اصول بوده، و پیدایی آن تأخر زمانی نسبت به مباحث ادله نداشته است.

Edited by Julie Scott Meisami and Paul Starkey
ENCYCLOPEDIA OF ARABIC LITERATURE
Volume 2 London © 1998 Routledge ISAM-ON:69274

mood and show his susceptibility to the tensions and changes of his time. In some of his poems, one finds ideas close to Koranic concepts, such as the praise of God and submission to God's will. Also worth mentioning are his descriptions of thunderstorms and his beautiful and comparatively numerous animal episodes, which inspired **al-Shammākh** and **Dhū al-Rumma**. Among his laments on his brother Arbad, who had been struck by lightning, is a poem of twenty lines (no. 24), in which the traditional praise of the deceased gives way to a more general expression of grief and reflection on the destiny of man. This lament for the transitoriness of man, the futility of human enterprise and the hardships of old age became one of the most famous elegies of pre- and early Islamic poetry.

Text editions

Arberry, A.J., *The Seven Odes*, London (1957), 19–48.

Dīwān, Beirut (1966); Ḥ.N. al-Ḥittī (ed.) Beirut (1993).

Sharḥ Dīwān Labīd, Iḥsān 'Abbās (ed.), Kuwait (1962).

Further reading

Bauer, Thomas, *Altarabische Dichtkunst*, Wiesbaden (1992), vol. 1, 217–20; vol. 2, 86–127.

Jones, Alan, *Early Arabic Poetry*, vol. 1, Oxford (1992), 80–8.

Müller, Gottfried, *Ich bin Labīd und das ist mein Ziel*, Wiesbaden (1981).

Sells, M., *Desert Tracings*, Middletown (1989), 32–44.

T. BAUER

See also: *Mu'allaqāt*

Lacheraf, Mostefa (1917–)

Algerian poet, essayist, novelist and political figure, writing in French. Born in Sidi Aïssa in Central Algeria, Lacheraf was brought up in a bicultural environment. He taught at the grammar school in Mostaganem, then at Louis le Grand in Paris while involving himself in the struggles of the nationalist movement. A political figure, he was appointed ambassador to Argentina in 1962, and subsequently ambassador to Mexico. In 1977 he became Minister of Education in Algeria, resuming the role of ambassador to Mexico in 1979. He was Algerian delegate to UNESCO in 1982. He is now retired and living in Algeria. Although Lacheraf has written poetry for reviews, his main literary output consists of critical essays, including *L'Algérie, nation et société* (1965) and *La Culture algérienne contemporaine* (1986). A number of his works were brought together in the collection *Ecrits didactiques* (1988). Lacheraf's ideas are always precise and coherent, and he expresses himself with clarity and frankness on the major issues of the day.

J. DÉJEUX

lafẓ and *ma'nā*

'Words' and 'meaning.' This is a basic dichotomy that is assumed by all disciplines dealing with language. In the controversy between (Aristotelian) logic and grammar which raged in the fourth/tenth century, the logicians claimed that they were dealing with the meanings common to all languages, while the grammarians dealt with the words of specific languages. This did not go down well with the grammarians, who rightly insisted that they were dealing with semantics as well, and who denied to logic all universality, claiming that it was nothing but Greek grammar. (See further **grammar and grammarians**.)

In literary criticism the meaning of *ma'nā* is usually narrowed down to 'poetic idea,' or 'motif,' in which case *lafẓ* is best rendered 'wording.' Since the number of motifs tended to be limited by convention, especially in the important 'ritual' genres such as praise, the idea soon arose that the 'same' idea could be expressed by various ways of wording it. This in turn led to the question: which was poetically more important, the meaning or the wording? The dominant opinion was that the wording should be given precedence, since this was the 'form' that the poet gave to his 'material', the motifs. Analogies from other crafts are commonly adduced here (e.g. goldsmith/poet fashions ring/wording from gold/meaning). (See further *ṣinā'a*.) This basic assumption also underlies enterprises like catalogues of motifs with their various treatments (**Ibn Qutayba** [d. 276/889], **Abū Hilāl al-'Askarī** [d. 395/1005]) and the attitude toward plagiarism (see *sariqa*), where the typology to a large extent reflects the various changes in the wording; if the changes improve the rendition of the motif, the plagiarism is approved.

The poetic ideas were, of course, not unimportant, and early criticism takes both, *lafẓ*

إشراف: محمود حمدى زقزوق, الموسوعة الاسلامية العامة,
القاهرة 1422/2001, ص. .İSAM 85410

Lafiz

11 AGUSTOS 2004

عموم اللفظ

لغة: يقال: عمَّ الشيء عموما: شمل، عمَّ القوم بالعطية شملهم، عم الشيء جعله عاما، والعام: الشامل، وهو خلاف الخاص.

ولَفَظَ بالكلام: نطق به، واللفظ: ما يلفظ به من الكلمات، والجمع ألفاظ. كما فى الوسيط[1].

واصطلاحا: العام هو اللفظ الدال على كثيرين، المستغرق فى دلالته لجميع ما يصلح له بحسب وضع واحد[2].

ومعنى أنه بحسب وضع واحد: ليخرج المشترك، لأن اللفظ المشترك يدل على أكثر من معنى بطريق التبادل، مثل العين فإنها تدل على معان مختلفة ولكن بأوضاع مختلفة.

والألفاظ الدالة على العموم كثيرة من أشهرها[3].

١ ـ لفظ «كل وجميع» وهما يفيدان العموم فيما يضافان إليه، كقوله تعالى ﴿**كل نفس بما كسبت رهينة**﴾ (المدثر ٣٨).

٢ ـ المعرف بالإضافة أو بأل الجنسية فى الجموع، كقوله تعالى ﴿**حرمت عليكم أمهاتكم.**﴾ (النساء ٢٣) وكقوله ﴿**إن المسلمين والمسلمات**﴾ (الأحزاب ٣٥).

٣ ـ أسماء الاستفهام مثل «من» كقوله تعالى ﴿**من ذا الذى يقرض الله قرضا حسنا**﴾ (البقرة ٢٤٥).

٤ ـ أسماء الشرط، كقوله تعالى ﴿**وما تنفقوا من خير يوف إليكم**﴾ (البقرة ٢٧٢).

٥ ـ الأسماء الموصولة، كقوله تعالى ﴿**وأحل لكم ما وراء ذلكم**﴾ (النساء ٢٤).

٦ ـ النكرة الواردة فى سياق النفى أو النهى أو الشرط كقوله ﷺ «**لا وصية لوارث**».

وقد اختلف العلماء فيما وضعت له صيغ العموم فقيل: ـ

(أ) إنها وضعت للاستغراق ما لم يدل دليل على التجوز عن وضعها.

(ب) إنها موضوعة لأقل الجمع.

(جـ) إنها مشترك بين الاستغراق وأقل الجمع وما بينهما، والأول رأى الجمهور. وهو الراجح[4].

والعام ثلاثة أقسام هى:

١ ـ عام دلالته على العموم قطعية مثل قوله تعالى ﴿**وما من دابة فى الأرض إلا على الله رزقها**﴾ (هود ٦).

٢ ـ عام يراد به الخصوص قطعا، لقيام الدليل على أن المراد بهذا العام بعض أفراده، كقوله تعالى ﴿**وأقيموا الصلاة**﴾ (البقرة ٤٣) فضمير الجماعة فى «أقيموا» من ألفاظ العموم ولكن يراد به بعض المكلفين لا كلهم.

٣ ـ عام مخصوص وهو العام المطلق الذى لم تصحبه قرينة تنفى احتمال تخصيصه، ولا

1757 NAZ, Humera. Significance of the *malfūẓ* literature as alternative source of history: a critical study on the *Tadhkirat al-Murād* as the earliest *malfūẓ* compiled in Sindh. *Journal of the Pakistan Historical Society*, 63 ii (2015) pp. 83-99. 15th century.

MADDE YAYIMLANDIKTA
SONRA GELEN DOKÜMA

01 Ocak 2021

Lafiz
120015

L

Lafẓ and maʿnā

Lafẓ (linguistic expression, utterance) and ***maʿnā*** (meaning, signification) are terms in which linguists as well as scholars in other Islamic disciplines have described language, beginning with Sībawayh (d. c.180/796) in his famous *Kitāb*, the oldest extant treatise on Arabic grammar (on Sībawayh, see Carter). In the fourth chapter of his *Kitāb*, Sībawayh draws attention to the various ways in which expression and meaning may be related: each distinct expression can have a specific meaning; one expression may possess several meanings (homonymy); and different expressions can have an identical meaning (synonymy; on the extent to which, if at all, Greek grammar and logic or other linguistic traditions had an impact on the formation of the Arabic grammatical science, see Carter, 2–4). Although Sībawayh does not go into further detail, it is clear that underlying his distinction is at least a rudimentary theory of signification, a theory that over the subsequent centuries was increasingly elaborated upon. Notably—and from a Western perspective, surprisingly—the most far-reaching developments in this field did not derive from the linguistic tradition (based on *ṣarf* [morphology] and *naḥw* [syntax]), but rather from *balāgha* (rhetoric) and *uṣūl al-fiqh* (legal theory).

Even so, the origin of discussions around *lafẓ* and *maʿnā* can be traced back to linguistics, probably triggered by problems arising in Qurʾānic exegesis (Versteegh). Within approximately two to three centuries, the *lafẓ–maʿnā* pair had acquired a functional meaning that still distinguishes it today, somewhat resembling the notions specified by the terms *signifiant* and *signifié* in the linguistic theory developed by the Swiss linguist Ferdinand de Saussure. Accordingly, expressions are "coined" (*mawḍūʿ*), that is, they possess one or several fixed meanings—either through original positing (*al-waḍʿ al-awwal*) or later "re-coinage" (through shifts resulting from usage, development of technical—particularly legal—terminology, and so forth; on the theory of "coinage" [*waḍʿ*], see Weiss). (For the earlier usage of the pair—for example, *maʿnā* as the speaker's intention, which precedes and determines the expression the speaker chooses to employ in order to convey her or his message—see Kouloughli.) It is important to note, however, that the term *lafẓ* embraces

The Encyclopaedia of Islam Three (EI³), 2021/4, Leiden: E. J. Brill, 2021. **İSAM DN. 295241.**

MADDE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN
01 Haziran 2022
s. 93-95

01 Ağustos 2023

İADE YAYIMLANDIKTAN
SONRA GELEN DOKÜMAN

ارتباط قضيّة اللفظ والمعنى بنظرية النَّظم عند عبدالقاهر الجرجاني

Abdülkahir el-Curcani
010457
Laf.2
120015
Mana
130304

عبد العزيز بن سعود البديع

قسم البلاغة والنقد ومنهج الأدب الإسلامي – كلية اللغة العربية

جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية

D2463
Türkiye Diyanet Vakfı
Kütüphanesi
İslam Araştırmaları Merkezi

ملخص البحث :

يهدف هذا البحث (ارتباط قضيّة اللفظ والمعنى بنظرية النّظم عند عبدالقاهر الجرجاني) في مجمله إلى أنّ : قضيّة اللفظ والمعنى قد ارتبطتْ ارتباطًا وثيقًا بنظرية "النّظم" عند الشيخ عبدالقاهر الجرجانيّ (ت٤٧١هـ) حيث أمدّتها بكثيرٍ من أصولها التي قامتْ عليها، إضافةً إلى أنّ هذه النظرية لها ارتباطٌ بمعنى البلاغة نفسها، إذا قلنا إنّ معنى البلاغة هو "مطابقة الكلام لمقتضى الحال مع فصاحته" فإنّ خلافًا قد وقع حول مرجع معنى البلاغة : هل يرجع إلى اللفظ ؟ أو مردّه إلى المعنى ؟

بعضهم يُرجع البلاغة إلى اللفظ كالجاحظ، وبعضهم يرى أنّها صفةٌ ترجع إلى المعنى كأبي عمرو الشيباني، وبعضهم كعبدالقاهر الجرجاني لا يرى هذا ولا ذاك، بل يرى أنّ البلاغة هي صفة راجعة إلى نظرية "النّظم"؛ لأنه نظر إلى "قضيّة اللفظ والمعنى" بذوقٍ وحصافةٍ ونضجٍ كامل، فهو يرى أنّ المزيّة في الكلام لا ترجع إلى اللفظ وحده، وليستْ تعود إلى المعنى وحده، وإنّما المزيّة عند عبدالقاهر تعود إلى طريقة تأليف الكلام، أي : إلى "النّظم" الذي عرّفه بأنّه "توخّي معاني النّحو فيما بين الكَلِم على حسب الأغراض التي يُصاغ لها الكلام".

المقدّمة :

الحمدُ لله ربّ العالمين، والصلاةُ والسلامُ على خاتم الأنبياء وسيّد المرسلين، نبيّنا محمّد، وعلى آله وصحبه الغرّ الميامين، وعلى مَنْ تبعهم بإحسانٍ إلى يوم الدين، أمّا بعد :

عالم الكتب، مج ٣٨، ع ٣، ٤، الرياض ١٤٣٨ / ٢٠١٧ .

٢١٥+١٩٣